

پیشنهاد الگویی برای تحلیل انتقادی ترجمه

دکتر علیرضا خان‌جان (گروه مترجمی زبان انگلیسی دانشگاه علامه طباطبائی)

alirezakhanjan@gmail.com

چکیده

الگوی ارزیابی کیفیت ترجمه هاوس (۱۹۹۷، ۲۰۰۹) که بر مبنای زبان شناسی نقش‌گرای هلیدی استوار گردیده برخلاف اغلب رویکردهای ارزیابی ترجمه با دستاوردهای دانش زبان‌شناسی برخورد گزینشی نمی‌کند و در تمامی سطوح، یافته‌های یک نظریه تمام‌عیار زبانی را به خدمت می‌گیرد. الگوی هاوس از سطح تحلیلی متن آغاز می‌شود، اما به تناوب از مرزهای محصور متن گذر و به‌صورتی نظام‌مند روابط متقابل میان مؤلفه‌های متنی و بافتی را صورت‌بندی می‌کند. در عین حال، به نظر می‌رسد الگوی یادشده به تناسب تحولات چشمگیر نظریه ترجمه، تکامل نیافته و برای پاسخ به نیازهای تحلیلی ترجمه در پارادایم نوین «چرخش ایدئولوژیکی» نیازمند تعدیلاتی بنیادین است. مقاله حاضر در واکنش به الگوی هاوس به رشته تحریر درآمده و بر ضرورت بازنگری در آن تأکید نموده است. مجموعه مباحثی که در این باره مطرح شده به پیشنهاد الگوی جایگزینی با عنوان «تحلیل انتقادی ترجمه» منتهی گردیده است که بر ضرورت توجه توأمان به روابط «تعادلی» و «بینامتنی»، توجه توأمان به «محصول» و «فرآیند» ترجمه، تقلیل واحد تحلیل از «متن» به «رویداد ارتباطی»، افزودن صافی «ایدئولوژیکی» به صافی‌های زبانی و فرهنگ و ملاحظه عامل «زمان» در ترجمه تأکید می‌کند.

کلیدواژه‌ها: نقد ترجمه، الگوی ارزیابی کیفیت ترجمه، الگوی تحلیل انتقادی ترجمه، تحلیل سیاق، ایدئولوژی.

مقدمه

گذری بر تاریخچه مطالعات ترجمه در دهه‌های اخیر نشان‌دهنده توجه فزاینده نظریه‌پردازان به نقش ایدئولوژی در ترجمه است. بسیاری از محققان ترجمه امروز بر این باورند که مترجم در وهله نخست کنشگری اجتماعی است که در فرآیند ترجمه حضوری فعال و نه منفعلانه دارد و رفتار ترجمه‌ای وی تا

حد زیادی وابسته به ایدئولوژی و علایق جمعی^۱ گروه اجتماعی یا طبقه‌ای است که وی بدان تعلق دارد. در فرآیند ترجمه، مترجم دائماً در محاصره ایدئولوژی‌های گوناگونی است که هر یک به نوبه خود بر مترجم تأثیر می‌گذارند و او را خواسته یا ناخواسته به سمت راهبردهای ترجمه‌ای مشخصی سوق می‌دهند (الشهاری، ۲۰۰۷، ص ۳). این وضعیت مخصوصاً در مورد مترجمانی که در محیط‌های ماهیتاً ایدئولوژیکی از جمله در خبرگزاری‌ها یا تحریریه روزنامه‌ها کار می‌کنند به شکل بارزتری مصداق می‌یابد؛ جایی که مترجم عموماً ناگزیر از همسویی با مواضع و خط‌مشی فکری ناشر یا کارفرماست و محصول کار او اغلب از صافی ایدئولوژیکی اعمال نظر و ویراستار، دبیر سرویس یا سردبیر می‌گذرد.

در چنین شرایطی، این پرسش مطرح می‌شود که آیا می‌توان بازتاب این دخالت‌های ایدئولوژیکی را در ویژگی‌های صوری متن مقصد نشان داد. آیا در میان الگوهای ارزیابی یا نقد ترجمه موجود می‌توان الگویی را سراغ گرفت که قابلیت تحلیل ایدئولوژی در ترجمه را دارا باشد؟ جستجوی مستمر ما برای پیدا کردن الگویی که از چنان بنیان زبان‌شناختی فراگیر و نیرومندی برخوردار باشد که در هر دو سطح خرد و کلان بتوان آن را در تحلیل ترجمه به کار بست و در عین حال، امکان انجام تحلیل‌های انتقادی به منظور مطالعه تأثیر ایدئولوژی بر ترجمه را فراهم آورد، بی‌نتیجه ماند.

در عین حال، به اعتقاد نگارنده الگوی «ارزیابی کیفیت ترجمه» هاوس (۱۹۹۷، ۲۰۰۹) به دلیل برخورداری از شاکله زبان‌شناختی نیرومند، اتخاذ رویکرد نقش‌گرا-کاربردشناختی به ترجمه و توجه به رابطه بین متغیرهای متنی-زبانی و متغیرهای بافتی، ظرفیت بالقوه تحلیل ایدئولوژی در ترجمه را داراست. چنین به نظر می‌رسد الگوی یادشده به تناسب تحولات چشمگیر نظریه ترجمه تکامل نیافته و برای پاسخ به نیازهای تحلیلی ترجمه در مقطعی که مطالعات ترجمه گام به پارادایم نوین «چرخش ایدئولوژیکی» گذاشته است، نیازمند تعدیلاتی بنیادین است. مقاله حاضر سعی بر آن خواهد داشت تا ضمن بازخوانی انتقادی الگوی ارزیابی کیفیت ترجمه، خلاءهای تحلیلی و کاستی‌های نظری و

1- collective interests

روش‌شناختی آن را شناسایی نموده و با معرفی الگوی جایگزین «تحلیل انتقادی ترجمه^۱» نسبت به رفع موانعی که الگوی یادشده را فاقد قابلیت تحلیل ایدئولوژی می‌کنند، کوشش نماید.

مروری بر پیشینه نقد الگوی هاوس

هاوس (۱۹۹۷: ۱۰۱) خود اذعان داشته که الگوی (اولیه) ارزیابی کیفیت ترجمه (۱۹۹۷) از چهار جنبه مورد انتقاد قرار گرفته است: اول، از نظر ماهیت مقوله‌های تشکیل دهنده سیاق سخن و واژگان و اصطلاحات تخصصی به کار رفته در الگو. به عنوان نمونه، نیومارک طبقه‌بندی‌های هاوس را «انعطاف‌ناپذیر» (نیومارک، ۱۹۸۱، ص ۱۸۲) و «نامفهوم» (نیومارک، ۱۹۷۹، ص ۶۱) تلقی می‌کند و کلاً بر این باور است که ابزار تحلیلی هاوس بیش از حد پیچیده است.

اسلات (۱۹۷۸) و کریسپ (۱۹۸۱) نیز اظهار داشته‌اند که پیچیدگی و دشواری مجموعه ابزارهای تحلیل سیاق هاوس به حدی است که در مقام عمل، آموزش آنها به کارآموزان ترجمه یا مترجمان حرفه‌ای که در تنگنای همیشگی زمان قرار دارند، امکان‌پذیر نیست. اسلات به طور مشخص توصیه می‌کند که تعداد مؤلفه‌های سیاق سخن تقلیل یابد، زیرا «تعدد مقولات خود مانعی است بر سر راه ابعاد کاربردشناختی الگو» (اسلات، ۱۹۷۸، ص ۱۷۵). هاوس در واکنش به این انتقادات می‌پذیرد که از اصطلاحاتی که برای توصیف مؤلفه‌های بافت موقعیتی استفاده می‌کند، رفع ابهام نماید، اما همچنان بر این باور پای می‌فشارد که به دلیل ماهیت موضوع، حتی گروه‌بندی جدید مؤلفه‌های بافت موقعیتی و کاهش تعداد آنها^۲ منجر به رفع پیچیدگی نخواهد شد.

دومین گروه انتقادات از سوی افرادی همچون ویلس (۱۹۸۰) به نقل از هاوس، (۱۹۹۷) و کونینگز (۱۹۸۱) به نقل از هاوس، (۱۹۹۷) مطرح گردیده است که تحلیل‌های هاوس را فاقد عینیت قلمداد نموده‌اند و معتقدند که ابزارهای تحلیلی او قادر نیست ذهنیت‌مداری تحلیلگر را از دخالت در تحلیل بازدارد. هاوس این انتقاد را برنمی‌تابد و تصریح می‌کند که به دلیل ماهیت ذهنی ترجمه، ارزیابی

1- Critical Translation Analysis (CTA)

۲- هاوس با پذیرش این نقدها الگوی تحلیل سیاق کریستال و دیوی (۱۹۶۹) را که در آن رابطه متن با بافت موقعیتی در قالب هشت مؤلفه صورت‌بندی شده بود، کنار می‌گذارد و روش تحلیلی هیلیدی را که مبتنی بر تجزیه سیاق به سه مؤلفه دامنه، منش و شیوه گفتمان است، جایگزین آن می‌کند.

ترجمه نیز الزاماً تا حدی جنبه هرمنوتیک و ذهنی به خود می‌گیرد و این ایرادی نیست که بر خود الگو وارد باشد.

سومین نوع انتقادات از سوی افرادی همچون اسلات (۱۹۷۸) و برادرتون (۱۹۸۱) مطرح شده است که بر هاوس خرده می‌گیرند که متون ادبی و زیبایی‌شناختی را از محدوده تحلیل خود خارج نموده است. هاوس در پاسخ به این انتقاد اذعان می‌دارد که این امر ناشی از آن است که ادبیات خارج از دامنه علائق حرفه‌ای وی بوده است و گرنه بخشهایی از الگوی ارزیابی کیفیت ترجمه از جمله طبقه‌بندی ترجمه آشکار و پنهان و نحوه عملکرد صافی فرهنگی به زعم وی مستقیماً در حوزه ادبیات قابلیت کاربرد دارند.

چهارمین گروه از انتقادات به تمایز میان ترجمه آشکار از ترجمه پنهان مربوط می‌شود. نیومارک تقسیم‌بندی پیشنهادی خود (ترجمه معنایی / ترجمه ارتباطی) را بر طبقه‌بندی هاوس ترجیح می‌دهد و اظهار می‌دارد که «وجوه تمایز واقعی دو روش ترجمه آشکار و پنهان به روشنی از سوی هاوس تحلیل نشده‌اند» و هاوس «نتوانسته است تفاوت‌های سبکی این دو شیوه را از هم بازشناسد» (نیومارک، ۱۹۸۱، ص ۵۲). ریس و ورمیر نیز ادعا می‌کنند که «سه معیار صورت، معنی و کارکرد بوضوح در الگوی هاوس از یکدیگر متمایز نشده‌اند» (ریس و ورمیر، ۱۹۸۴، ص ۴۸ff) و فیس در انتقادی جدی بر الگوی هاوس خرده می‌گیرد که تمایز بین دو ترجمه پنهان و آشکار در عمل برای خود مترجمین سودمند نیست، زیرا «از آنجا که از زوایای دید مختلفی می‌توان به ترجمه نگریست و با اهداف مختلفی می‌توان ترجمه کرد، هر متن مبدأ معینی الزاماً تنها یک نوع ترجمه آشکار یا پنهان را طلب نمی‌کند» (فیس، ۱۹۸۱، ص ۸۰).

در میان مطالعات سال‌های اخیر، گات (۲۰۰۰) در اینکه آیا می‌توان نیت مؤلف و نقش متن مبدأ را به شیوه تحلیل سیاق آشکار کرد، تشکیک نموده و اضافه می‌کند که الگوی هاوس از حیث توجه به کشف موارد ناهمخوانی بین متون مبدأ و مقصد قابل انتقاد است، زیرا ناهمخوانی منحصراً و الزاماً مبین خطای ترجمه‌ای نیست، بلکه ممکن است خود منبعث از اتخاذ راهبردهای ترجمه‌ای دیگری همچون «تصریح» باشد و مشخص نیست که الگوی ارزیابی کیفیت ترجمه چگونه می‌تواند چنین راهبردهایی را تفسیر نماید.

ماندی (۲۰۰۸، ص ۱۰۰) بر الگوهای مبتنی بر زبان‌شناسی هلیدی از جمله الگوی هاوئس خرده می‌گیرد که بر محوریت زبان انگلیسی استوار گردیده‌اند و در مواجهه با زبان‌هایی همچون پرتغالی و اسپانیولی که آرایش واژگانی انعطاف‌پذیرتری دارند و صورت‌های فعلی آنها بر اساس نوع فاعل تصریف می‌گردد، کارایی چندانی ندارند مخصوصاً در تحلیل نظام مبتدا-خبری و ساخت اطلاعاتی. وی همچنین الگوی هاوئس را از نظر استفاده از واژگان تخصصی مبهم مورد انتقاد قرار می‌دهد، اما در نهایت الگوی یادشده را از حیث برخورداری از روش‌شناسی نظام‌مند تمجید می‌کند (همان مأخذ، ص ۱۰۴).

سامیه بزّی (۲۰۰۹) الگوی هاوئس را رویکردی تجویزی تلقی نموده است بدین معنا که هاوئس مترجم را به سمت تشخیص نقش کلی متن مبدأ، تشخیص نوع سیاق و نهایتاً مقابله متون مبدأ و مقصد برای استخراج تغییرات سیاق گفتمان و موارد ناهمخوانی در نقش بینافردی (که مبین دیدگاه یا نیات مؤلف است) سوق می‌دهد و این شیوه تعیین تکلیف ماهیتاً تجویزی است؛ بزّی مخصوصاً نسخه‌پیچی هاوئس را در مورد اینکه مترجم «نباید» دیدگاه و نگرش مؤلف متن مبدأ را در موقعیت مقصد تغییر دهد (مگر به منظور پر کردن خلاءهای فرهنگی) مورد انتقاد قرار می‌دهد و به استناد پیکره قابل ملاحظه‌ای از داده‌های ترجمه متون رسانه‌ای (با موضوع منازعه اعراب و اسرائیل) نشان می‌دهد که عمل به این نسخه‌های تجویزی در دنیای واقع میسر نیست و فشارهای ایدئولوژیکی بیرونی و ترجیحات فکری مخاطب هدف چنان تأثیر نیرومندی بر عملکرد مترجم باقی می‌گذارند که وی اساساً در موضعی نیست که بخواهد نگرش بینافردی و ایدئولوژیکی مؤلف یا متن مبدأ را دست کم در ترجمه متون حساس حفظ کند. بزّی همچنین بر هاوئس خرده می‌گیرد که اگر دخالت ایدئولوژیکی در ترجمه منتهی به آن چیزی می‌شود که وی آن را «خطا» قلمداد می‌کند، آنگاه «چگونه می‌توان مطالعات ترجمه را تا بافت‌های گسترده‌تر اجتماعی-سیاسی توسعه بخشید» (بزّی، ۲۰۰۹، ص ۲۰۳)؟

اما در ایران خانم فرزانه فرحزاد یکی از معدود پژوهشگرانی است که در سالیان اخیر از ضرورت برخورد متمایز با دو مقوله «نقد ترجمه» و «ارزیابی کیفیت ترجمه» سخن گفته و از رویکردهای تقلیل‌گرایی که نقد ترجمه را صرفاً به مقابله یا بررسی مقابله‌ای تنزل می‌دهند به شدت

انتقاد نموده است (فرحزاد، ۱۳۸۲، ۱۳۸۶، ۱۳۸۷). فرحزاد دیدگاه هایی را که مبتنی بر راهکار مقابله هستند (از جمله الگوی هاوس را) به باد انتقاد می گیرد و کاربرد آنها را در سنجش انتقادی ترجمه مکفی تلقی نمی کند. از نظر فرحزاد، مقابله ماهیتاً «متنی» است؛ یعنی محدود به متن است، اما نقد «فرامتنی» است؛ یعنی به تأثیر متن توجه دارد. از این رو، نقد ترجمه به اعتقاد فرحزاد به چارچوب نظری نیاز دارد. در رابطه با نقد فرحزاد بر هاوس چند نکته شایان ذکر به نظر می رسد. اولاً الگوی ارزیابی کیفیت ترجمه برخلاف نظر فرحزاد، فاقد مبنای نظری نیست، بلکه برعکس مبتنی بر بنیان-های نظری نیرومندی است که سرآمد آنها زبان شناسی نقش گرای هلیدی است. ثانیاً به نظر می رسد اظهار نظر فرحزاد در مورد اینکه هاوس هرگز از مرزهای محصور و محدود متن خارج نمی شود منبعث از برداشتی تقلیل گرایانه از مفهوم مقابله است. درست است که هاوس الگوی خود را «محصول مدار» می خواند (هاوس، ۲۰۱۰، ص ۲۰۰) اما این سخن به این مفهوم نیست که وی رهیافت تحلیلی خود را به سطح متن تقلیل داده باشد، بلکه برعکس، الگوی وی (هاوس، ۱۹۷۷) احتمالاً نخستین الگویی است که به شکل عملی (ونه صرفاً در مقام نظر) در صدد تحلیل روابط متقابل میان متن مقصد و بافتی برمی آید که ترجمه در آن جاری است. شیوه تحلیلی هاوس مشتمل بر آمد و شد متناوب و مکرر بین مؤلفه های متنی و بافتی است به گونه ای که در نهایت بتوان کارکرد ترجمه را تعیین و کیفیت ترجمه را بر مبنای آن ارزیابی نمود. از این گذشته، آیا می توان تحلیل های نظری و استدلال های فراوان هاوس را در مورد نحوه عملکرد «صافی فرهنگی» و نقش «بافت فرهنگی» به دیده اغماض نگریم و الگوی وی را محدود به سطح تحلیلی متن تلقی کرد؟ بی مناسبت نیست در تأیید حرف خود از هلیدی کمک بگیریم. هلیدی خاطرنشان می سازد که ارزیابی ترجمه ماهیتاً مستلزم مقابله متنی است و اضافه می کند که «مقابله صرفاً به معنای مقایسه عناصر متنی نیست بلکه مشتمل بر مشاهده و مقایسه دو نظام زبانی و به تبع آن، دو نظام فرهنگی نیز هست» (هلیدی، ۲۰۰۱، ص ۱۴). در همین راستا، شفنر (۱۹۹۷) ضمن استناد به دیدگاه بوگراند و درسلر (۱۹۸۱) مبنی بر اینکه در ترجمه نه صرفاً واژگان و ساختارهای دستوری، بلکه متن به عنوان رویدادی ارتباطی ترجمه می شود، خاطرنشان می سازد که «ما همواره با متون جاری در موقعیت و فرهنگ سر و کار داریم» (شفنر، ۱۹۹۷، ص ۱). وی ضمن اشاره به اینکه مفهوم ژانر به عنوان رابط بین فرهنگ و متن جایگاه مهمی را

در رویکرد هاوئس اشغال کرده است، الگوی او را نمونه‌ی نوعی رهیافت‌هایی تلقی می‌کند که «تا حد قابل قبولی جنبه‌های متنی، موقعیتی و فرهنگی را بطور توأمان مد نظر قرار می‌دهند» (همان مأخذ، ص ۲). بدین ترتیب، صرف کاربرد اصطلاح «مقابله» یا حتی «مقابله متنی» در رویکرد هاوئس به این معنی نیست که شیوه تحلیلی وی در سطح مرزهای محدود متن متوقف مانده است.

در عین حال، رویکرد فرحزاد در نقد الگوی ارزیابی کیفیت ترجمه‌ی هاوئس دست کم در سه مورد با دیدگاه پژوهش حاضر مطابقت دارد: اول در انتقاد از رویکرد تجویزی هاوئس از حیث اظهارنظرهای ذهنی و ارزش‌گذارانه در باره «خوب و بد» یا «درست و غلط» در ترجمه؛ دوم در افزودن تحلیل‌های پیرامونی (تحلیل آنچه در مورد متن یا همراه آن است) به تحلیل آنچه در درون متن است و سوم، در ضرورت توجه به تحلیل بینامتنی با این تفاوت که تحقیق حاضر تحلیل روابط بینامتنی را جایگزین تحلیل روابط تعادلی متعارف نمی‌داند، اما فرحزاد بینامتنیت را در مقام نظر جایگزین رابطه تعادل می‌کند گویا در مقام عمل جز کاربرد اصطلاحات متفاوتی از قبیل «متن پیشین» و «متن پسین»^۱ (به جای متون «مبدأ» و «مقصد») که صرفاً ناظر بر تقدم و تأخر زمانی آنهاست، به همان تحلیل‌های مبتنی بر روابط تعادلی معمول روی می‌آورد و آنچه در کاربرد الگوی پیشنهادی خود برای تحلیل ایدئولوژی در متون ادبی از وی مشاهده می‌شود (مثلاً رک به فرحزاد و مدنی گیوی، ۲۰۰۹)، عمدتاً عمل «مقابله متنی» است که همواره مورد انتقاد وی بوده است.

مقاله خان‌جان و اسلامی راسخ (۲۰۱۰) نیز ضمن کاربرد الگوی ارزیابی کیفیت ترجمه‌ی هاوئس در سنجش انتقادی ترجمه‌ی یک اثر ادبی (رمان *ناطور دشت جی دی سلینجر*)، بحث تعدیل این الگو را به میان کشیده است. مقاله یادشده ضمن طرح ضرورت تمایز میان دو مفهوم «ارزیابی کیفیت ترجمه» و «نقد ترجمه» (که مسبوق به پیشینه قدیمی تری در کار فرحزاد نیز بوده است)، از ضرورت توجه به «روابط بینامتنی» در کنار «روابط تعادلی» متعارف سخن می‌گوید و در عین حال، با پرهیز از کاربرد واژگان تجویزی هاوئس، روش تحلیل خطا، به شیوه مرسوم در الگوی ارزیابی کیفیت ترجمه را کنار می‌گذارد. مقاله مذکور در حقیقت، ایده اولیه تحقیق حاضر را از نظر ضرورت تعدیل همه‌جانبه و فراگیر الگوی ارزیابی کیفیت ترجمه هاوئس در ذهن راقم این سطور روشن ساخت.

معرفی الگوی ارزیابی کیفیت ترجمه جولیان هاوس

کاربرد رویکرد تحلیل سیاق^۱ در تحلیل ترجمه به نام جولیان هاوس و تحت عنوان الگویی برای ارزیابی کیفیت ترجمه در تاریخ مطالعات ترجمه ثبت گردیده است (هاوس، ۱۹۷۷). الگوی مذکور نخستین بار در دهه هفتاد میلادی ارائه شد و سپس دو بار در سال های ۱۹۸۱ و ۱۹۹۷ مورد بازبینی قرار گرفت. این الگو که مبتنی بر پیش فرض «ترجمه به مثابه بافت آفرینی مجدد»^۲ می باشد، در اساس «بر بنیان نظریه زبان شناسی نقش گرای هیلیدی استوار شده است، اما از فرمالیسم روسی، مکتب پراگ، و نظریه کشش های گفتاری نیز بهره می برد» (هاوس، ۲۰۱۰، ص ۱۴).

در الگوی هاوس، ترجمه بنا به تعریف متنی است که به گونه ای مضاعف مقید به بافت می شود: «مقید به شرایط بافتی مبدأ و به شرایط بافتی - ارتباطی مقصد» (هاوس، ۲۰۱۰، ص ۱۴). این ارتباط دو جانبه جوهره «مبادله تعادلی» را که به زعم هاوس در کانون ترجمه قرار می گیرد. به اعتقاد هاوس، برای یافتن پاسخی موجه به این پرسش اساسی که «از کجا بدانیم که ترجمه خوب چه زمانی محقق می گردد»، می باید ابتدا پاسخ سه پرسش فرعی ذیل را پیدا کنیم (هاوس، ۲۰۱۰a، ص ۱۲۷):

(۱) متن مبدأ چه رابطه ای با متن مقصد دارد؟

(۲) ویژگی های متون مبدأ و مقصد چگونه به یکدیگر ارتباط می یابند و تلقی کارگزاران انسانی (مؤلف، مترجم، مخاطب ترجمه) از این ویژگی ها چیست؟

(۳) با توجه به پاسخ پرسش های (۱) و (۲)، چه زمانی می توان یک محصول متنی را ترجمه قلمداد کرد و چه زمانی باید آن را متنی برآمده از عملیات زبانی دیگری دانست؟

شرط اساسی برقراری تعادل بین متون مبدأ و مقصد از نظر هاوس آن است که ترجمه می باید واجد نقشی معادل نقش متن مبدأ باشد. میزان تحقق تعادل نقشی به زعم وی بستگی تام به نوع ترجمه ای دارد که قرار است به انجام برسد. الگوی هاوس بین دو نوع ترجمه تمایز قائل می شود:

1- Register Analysis

2- Translation as re-contextualization

ترجمه آشکار و ترجمه پنهان^۱. این دو نوع ترجمه حاصل کاربرد شیوه‌های بافت‌آفرینی مجدد متفاوتی هستند که دو نوع ارزیابی متفاوت را ایجاب خواهند کرد. ترجمه آشکار، بنا به تعریف، ترجمه‌ای است که در آن «ویژگی‌های فرهنگی متن مبدأ (بطور عامدانه) حفظ می‌شود» (هاوئس، ۲۰۰۹، ص ۱۱۸). در مقابل، ترجمه پنهان ترجمه‌ای است که در آن «متن ترجمه با عبور از صافی فرهنگی^۲ به گونه‌ای تولید شود که گویی در فرهنگ مقصد آفریده شده است» (همان مأخذ، ص ۱۱۶). در ترجمه آشکار، رابطه تعادلی در سطح «نقش متنی منحصر بفرد» محقق نمی‌شود (هاوئس، ۲۰۰۹، ص ۳۶، ۲۰۱۰، ص ۱۵). به گفته هائوس، در ترجمه آشکار فقط نیل به «تعادل کارکردی درجه دوم» میسر خواهد بود؛ یعنی با آنکه مخاطبان ترجمه فرصت می‌یابند تا کارکرد متن اصلی را در هیئت زبانی جدیدی درک کنند، نوعی بافت‌گردانی (چرخش بافت)^۳ نیز اتفاق می‌افتد که بموجب آن، یک رویداد گفتمانی جدید در ترجمه خلق می‌شود. در عین حال، رویداد گفتمانی متن اصلی نیز مخفیانه حضور خواهد داشت و در واقع مجدداً فعال می‌شود، چیزی که درک آن به لحاظ روان^۴-زبان‌شناختی برای مخاطبان جدید پیچیده خواهد بود. مخاطبان زبان مقصد متنی را دریافت می‌کنند که از یک سو، برای آنها آشناست؛ زیرا به زبان خود آنها نوشته شده است و از سوی دیگر، غریب و ناآشنا می‌نماید «چون قراردادهای و هنجارهای زبان و فرهنگ دیگری را منعکس می‌کند» (هاوئس، ۲۰۱۰، ص ۱۵).

اما «ترجمه پنهان امکان استفاده از یک متن مبدأ را در یک بافت خارجی فراهم می‌سازد» (هاوئس، ۲۰۱۰، ص ۱۵). ترجمه پنهان رویداد گفتاری معادلی را در نظام مقصد باز می‌آفریند؛ چراکه نقش متن مبدأ را بازتولید می‌کند. بدین ترتیب، ترجمه پنهان با فعال‌سازی مجدد بافت متن مبدأ حاصل می‌گردد و به لحاظ روان^۴-زبان‌شناختی درک خواننده را تسهیل می‌کند. کار مترجم در واقع کنارزدن متن اصلی است، مخفی شدن پشت این واقعیت که ترجمه «در جایی دیگر منشأ دارد» و گذر از زبان مبدأ به زبان مقصد برای نیل به تعادل نقشی ضرورت دارد (هاوئس، ۲۰۱۰، ص ۱۵). در الگوی ارزیابی کیفیت ترجمه هائوس، تغییرات و تعدیلات ترجمه‌ای در سطوح متن و سیاق و از رهگذر ترجمه

1- overt vs. covert translation

2- cultural filter

3- contextual switch

پنهان محقق می‌شود و این همه از طریق کاربرد صافی فرهنگی عملی می‌گردد؛ ابزاری که تفاوت های فرهنگی بین دو نظام زبانی - فرهنگی مبدأ و مقصد را از میان می‌برد.

الگوی هاوس علاوه بر تمایز میان این دو نوع ترجمه، بین ترجمه و «دگرگفت»^۱ نیز تمایز قائل می‌شود. این تمایز پیش‌نیاز پاسخ به این پرسش اساسی است که «چه زمانی می‌توان یک محصول متنی را ترجمه قلمداد کرد و چه زمانی باید آن را متنی برآمده از عملیات زبانی دیگری دانست؟» (هاوس، ۲۰۰۱a، ص ۱۲۷). دگرگفت بواسطه روی گرداندن عامدانه از متن اصلی حاصل می‌شود، نتیجه ارزشیابی مجدد متن مبدأ است و غالباً توأم با انکار یا اغماض یا اعراض از متن اصلی است بگونه‌ای که «هدف کاملاً جدیدی بر ترجمه تحمیل می‌شود» (هاوس، ۲۰۱۰، ص ۱۵).

هاوس اتخاذ رویکرد صورتگرا به مفهوم تعادل را به باد انتقاد می‌گیرد که قادر نیست کاربرد متناسب ترجمه را در کنش و موقعیت ارتباطی واقعی تبیین کند و بر مفهوم تعادل نقشی که از نظر او در حوزه ترجمه موضوعیت بیشتری دارد متمرکز می‌شود. وی اساساً تعریف خود را از ترجمه بر مبنای مفاهیم نقش و تعادل نقشی پی‌ریزی می‌کند: «ترجمه عبارت است از جایگزینی متنی در زبان مبدأ با متنی که از نظر معنایی و کاربردشناختی در زبان مقصد معادل آن است» (هاوس، ۲۰۰۱a، ص ۱۳۵). بدین ترتیب، از دیدگاه هاوس، ترجمه بسنده ترجمه‌ای است که برقراری تعادل ترجمه‌ای را در هر دو سطح معنایی و کاربردشناختی محقق سازد. چنین ترجمه‌ای بیش و پیش از هر چیز می‌باید نقشی مشابه نقش متن مبدأ داشته باشد؛ یعنی، به زبان ساده، همان کاری را در زبان مقصد بکند که متن مبدأ در نظام مبدأ کرده است. هاوس بر این باور است که تنها در ترجمه پنهان است که مترجم از رهگذر کاربرد صافی فرهنگی نیل به تعادل نقشی را محقق می‌سازد.

استفاده از مفهوم نقش در روش مقابله‌ای هاوس فی‌نفسه متضمن آن است که وی وجود عناصری را در متن مفروض می‌دارد که نقش یا کارکرد آن متن را تعیین می‌کنند. نقش متن در الگوی هاوس مشتمل بر مؤلفه‌های اندیشگانی و بینافردي معنی به تعبیر مورد نظر هلیدی است که بر روی هم «کاربرد متن در یک بافت موقعیتی معین» را رقم می‌زنند (هاوس، ۲۰۰۱a، ص ۱۳۶). هاوس همواره این ایده بنیادین را در نوشته‌های خود پروراند است که «متن» و «بافت موقعیتی» را نمی‌توان

از یکدیگر منفک کرد، بلکه معتقد است که به گفته هلیدی، «بافتی که متن در آن جاری می‌شود، از طریق روابط نظام‌مند بین محیط اجتماعی و سازمان نقشی زبان در متن تجلی پیدا می‌یابد» (به نقل از هاوس، ۲۰۱۱a، ص ۱۳۶). بنابراین، متن را باید با ارجاع به بافت موقعیتی ناظر بر آن تحلیل کرد و این خود مستلزم آن است که بتوان بافت موقعیتی را به مؤلفه‌های قابل تحلیل یعنی به ویژگی‌های بخصوصی از متن که هاوس تحت عنوان «ابعاد موقعیتی» از آنها نام می‌برد، تجزیه کرد. برای انجام این کار، وی در الگوی ارزیابی کیفیت ترجمه خود (۱۹۹۷) از روش تحلیل سیاق (هلیدی و استرونس و مکیتاش، ۱۹۶۴؛ هلیدی، ۱۹۷۸؛ هلیدی و مارتین، ۱۹۹۳ و بایر، ۱۹۹۴) بهره می‌گیرد که مبتنی بر تجزیه سیاق سخن به مؤلفه‌های سه‌گانه دامنه، منش و شیوه گفتمان است.

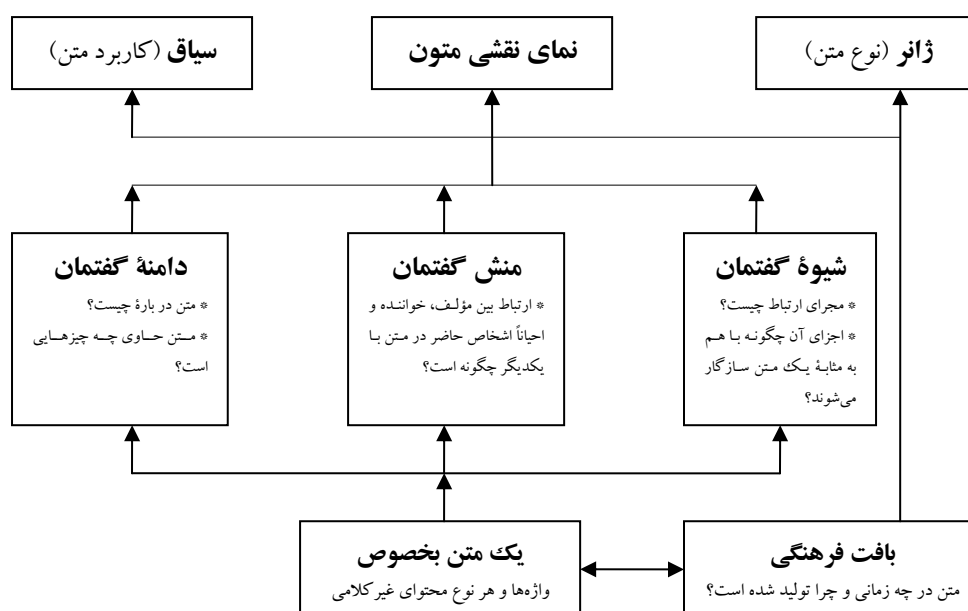
اصطلاح «سیاق» ناظر بر گوناگونی‌های زبانی مرتبط با «کاربرد زبان» است (هلیدی، مکیتاش و استریونس، ۱۹۶۴ به نقل از هلیدی، ۱۹۷۸، ص ۱۱۰). در منظر هلیدی، «نظریه سیاق» تلاش دارد تا اصول کلی حاکم بر کاربرد زبان را بر حسب نوع موقعیت آشکار سازد (هلیدی، ۱۹۷۸، ص ۳۲). هلیدی، چنانکه گفته شد، مفهوم سیاق را به شرح ذیل به مؤلفه‌های سازنده آن تجزیه می‌کند: «دامنه سخن» (موضوع گفتمان)، «منش (یا عاملان) سخن» (مشارکین گفتمان و روابط بین آنها) و «شیوه سخن» (مجرای ارتباط) (هلیدی، مکیتاش و استریونس، ۱۹۶۴ به نقل از هلیدی، ۱۹۷۸، صص ۶۲ و ۱۲۵). وی متعاقباً در صورتبندی دیگری موضوع گفتمان را به عنوان «نوع عمل اجتماعی»، منش گفتمان را مشتمل بر «روابط نقشی مشارکین رویداد ارتباطی» و شیوه گفتمان را به عنوان «سازماندهی نمادین» گفتمان قلمداد می‌کند (هلیدی، ۱۹۷۸، صص ۳۵ و ۶۲). این سه مفهوم به ترتیب به فرانش های سه‌گانه اندیشگانی، بینافردی و متنی^۱ زبان ارتباط می‌یابند (هلیدی، ۱۹۷۸، ص ۱۲۵).

در عین حال، در الگوی هاوس، چنانکه در شکل (۱) نشان داده شده است، سیاق سخن مشتمل بر عناصر گوناگونی است که برخی از آنها در الگوی هلیدی نیز وجود ندارند (هاوس ۲۰۱۱b؛ همچنین رجوع کنید به ماندی، ۲۰۰۸، ص ۹۳): در رویکرد هاوس، «دامنه» اشاره به سوژه گفتمان و عمل اجتماعی دارد و ویژگی‌های خاص عناصر واژگانی را تحت پوشش قرار می‌دهد؛ «منش گفتمان» دربرگیرنده «منشاء و پایگاه زبانی، جغرافیایی و اجتماعی گوینده و نیز مواضع فکری و

1- ideational, interpersonal, and textual metafunctions of language

عاطفی» (یعنی دیدگاه شخصی) اوست و در ضمن، بازتاب نگرش اجتماعی و کاربرد سبک‌های زبانی متفاوت (رسمی، غیررسمی و ...) است؛ و در نهایت، «شیوه گفتمان» بطور توأمان هم به «مجرای» ارتباط (گفتاری یا نوشتاری) ارتباط می‌یابد و هم به میزان مشارکت بالقوه یا بالفعل مجاز بین گوینده و مخاطب (مونولوگ، دیالوگ و ...) مربوط می‌شود (هاوُس، ۱۹۹۷، ص ۱۰۸، ۲۰۰۹، ص ۳۵).

شکل ۱: طرحواره پیشنهادی هاوُس برای تحلیل و مقابله متون مبدأ و مقصد و ارزیابی رابطه تعادل نقشی بین آنها (به نقل از هاوُس، ۲۰۰۹، ص ۳۵)



تعدیل الگوی هاوُس و معرفی الگوی «تحلیل انتقادی ترجمه»

الگوی ارزیابی کیفیت ترجمه هاوُس در هیئت امروزین خود قادر به تحلیل ایدئولوژی در ترجمه که پیش‌نیاز بنیادین نقد ترجمه است، نیست و برای نیل به این مهم نیازمند بسط و تعمیم و اعمال تعدیلاتی چند و برخورداری از ابزارهای تحلیلی بیشتری است. این سخن بدو متضمن این پیش‌فرض است که می‌باید بین دو اصطلاح «ارزیابی کیفیت ترجمه» و «نقد ترجمه» تمایز قائل شد.

گذری بر آثار مختلف هاوُس مبین نوعی آشفتگی و سردرگمی در کاربرد این دو اصطلاح است. در اغلب موارد، هاوُس دو اصطلاح فوق را به گونه‌ای به خدمت می‌گیرد که گویی به لحاظ معنایی مترادف یکدیگرند. به عنوان نمونه، وی در جایی می‌نویسد: «یکی از مفاهیم بنیادین الگوی ارزیابی کیفیت ترجمه مفهوم «تبادل ترجمه‌ای» است» و چند سطر بعد اضافه می‌کند: «تبادل و رای نقشی که به عنوان یکی از مفاهیم ذاتی ترجمه ایفا می‌کند، یکی از مفاهیم بنیادین نقد ترجمه نیز هست» و اندکی بعد ادامه می‌دهد: «بنابراین، یکی از اهداف نظریه نقد ترجمه تعیین و عملیاتی کردن رابطه تعادلی ... است» (هاوُس، ۲۰۰۱a، ص ۱۳۴).

در عین حال، هاوُس در بیشتر آثاری که به معرفی، تلخیص یا تعمیم الگوی ارزیابی کیفیت ترجمه اختصاص داده است، بحثی را نیز اجمالاً به ضرورت تمایز «تحلیل متنی و زبان‌شناختی» از «قضاوت اجتماعی» تخصیص می‌دهد. این مبحث یکی از معدود بافت‌هایی است که هاوُس در آن بین دو مفهوم «نقد ترجمه» و «ارزیابی کیفیت ترجمه» تمایز قائل می‌شود و اولی را اعم بر دومی و مقدم بر آن قلمداد می‌کند (مثلاً رک به هاوُس، ۱۹۹۷، صص ۱۱۸-۱۱۹، ۲۰۰۱a، صص ۱۵۵-۱۵۶، ۲۰۰۹، صص ۵۵-۵۷، ۲۰۱۰، ص ۱۶). وی می‌نویسد: «در نقد ترجمه، اشراف کامل بر تفاوت بین تحلیل (زبانی) و قضاوت (اجتماعی) حائز اهمیت است» (هاوُس، ۲۰۰۱a، ص ۱۵۵). از نظر او، انتخاب شیوه ترجمه آشکار یا پنهان صرفاً به متن یا به تأویل متن از سوی مترجم بستگی ندارد، بلکه همچنین متأثر از انگیزه ترجمه، ویژگیهای مخاطب هدف و عوامل بسیار دیگری همچون سیاست‌های انتشاراتی و خط‌مشی بازاریابی است که ربطی به ترجمه به عنوان یک کنش زبانی ندارند، بلکه باید آنها را عوامل اجتماعی دانست که قیود اجتماعی، فرهنگی، سیاسی یا ایدئولوژیکی حاکم بر ترجمه را تحت تأثیر قرار می‌دهند (هاوُس، ۲۰۰۹، ص ۵۶). در عین حال، وی به رغم اذعان بر وجود این تأثیرات «خارجی»، ترجمه را اساساً پدیده‌ای زبانی - متنی تلقی می‌کند و به طریق اولی، تحلیل آن را نیز نیازمند تحلیل زبانی - متنی می‌داند (همان). به سخن دیگر، او جایگاه درجه اولی را برای تحلیل عوامل اجتماعی مؤثر بر ترجمه در نظر نمی‌گیرد.

هاوُس در یکی از مقالات خود (۲۰۰۱a، ص ۱۵۵) ضمن انتخاب عنوان فرعی «امکانات و محدودیت‌های نقد ترجمه»، تلویحاً اشاره می‌کند که انجام تحلیل‌های متنی و زبانی در محدوده

امکانات نقد ترجمه است در حالی که قضاوت اجتماعی در دایره محدودیت های آن قرار می گیرد. از نظر هاوس خروجی ارزیابی کیفیت ترجمه را می باید ورودی نقد ترجمه، به تعبیر اجتماعی آن، تلقی کرد (هاوس، ۲۰۱۰، ص ۱۶).

اکنون این پرسش اساسی مطرح می شود که چرا هاوس با آنکه بر اهمیت تحلیل های اجتماعی واقف است و صراحتاً بر واقعیت «تحریف ایدئولوژیکی»^۱ در ترجمه تأکید می ورزد (هاوس، ۲۰۰۹، صص ۷۳-۷۴)، عملاً هیچ گاه خود را درگیر نقد ترجمه (به مفهوم ارائه تحلیل های اجتماعی) نمی کند؟ در پاسخ باید گفت که برنامه تحقیقاتی هاوس معطوف به یافتن پاسخ سه پرسش اساسی است که پیشتر بدانها اشاره شد. هاوس در مقام پاسخ به پرسش سوم درصدد بر می آید تا حدود و ثغور مفهوم تعادل را چنان تعریف کند که بتوان بر مبنای آن مرز معرف و ممیزی بین ترجمه و محصولات متنی دیگری همچون اقتباس یا دگرگفت تعیین کرد (هاوس، ۲۰۱۰a، ص ۱۴۴، ۲۰۰۹، ص ۳۳). از نظر هاوس، هرگاه رابطه تعادلی بین دو متن در حدی مخدوش شود که نتوان متن مقصد را ترجمه متن مبدأ تلقی کرد، تحلیل آن محصول متنی دیگر در دایره ترجمه شناسی نمی گنجد. از سوی دیگر، معیار کفایت ترجمه ای در نزد هاوس نیل به «تعادل نقشی»^۲ است؛ بدین معنی که ترجمه ای معادل متن مبدأ خواهد بود که بتواند تأثیر (یا کارکرد) مشابهی را در نظام مقصد ایجاد کند. در اینجا می توان این شبهه را مطرح ساخت که چه بسا هدف از تحریف ایدئولوژیکی متن مبدأ در ترجمه آن باشد که اصولاً این رابطه تعادلی برقرار نگردد و فرضاً در فرآیند ترجمه خبر، یک کنش گفتاری بخصوص (مثلاً «تهدید») به کنش گفتاری دیگری (مثلاً «توصیه» یا «درخواست») تعدیل گردد. در عین حال، هاوس اساساً ترجیح می دهد که چنین مباحثی را خارج از دامنه ترجمه شناسی و ارزیابی ترجمه تلقی نماید تا در مقام نظر تعارضی با مفروضات نظری وی ایجاد نگردد.

نگارنده در گام نخست بر ضرورت تمایز بین ارزیابی کیفیت ترجمه و نقد ترجمه تأکید می ورزد. ارزیابی کیفیت ترجمه با توصیف و تحلیل زبانی و متنی و در حد نهایی خود با تحلیل روابط متقابل بین عناصر متنی و مؤلفه های بافت موقعیتی سرو کار می یابد، از طریق مقابله صورت می گیرد و

1- ideological skewing

2- functional equivalence

درصد ارزیابی میزان نیل به روابط تعادلی است. در مقابل، نقد ترجمه با تحلیل مقابله‌ای متون مبدأ و مقصد آغاز می‌شود اما خود را به سطح متن (و بافت موقعیتی که متن در آن جاری است) محدود نمی‌کند. در نقد ترجمه عملاً سطح تحلیلی متن نقطه آغاز فرآیند ارزشیابی است اما نقطه پایان آن ارزیابی کارکرد و تأثیر انتخاب‌های مترجم در جامعه مقصد است که خود مستلزم انجام تحلیل‌های اجتماعی است و در این راستا، نقد ترجمه نه تنها میزان نیل به روابط تعادلی را مد نظر قرار می‌دهد بلکه بر حسب نیاز به انجام تحلیل‌های بینامتنی نیز دست می‌یازد. بدین ترتیب، منتقد ترجمه کار خود را از مقابله دو متن مبدأ و مقصد آغاز می‌نماید اما خود را به این تحلیل مقابله‌ای محدود نمی‌کند و فرآیند ارزشیابی را بر مبنای پس‌زمینه‌های اجتماعی و تاریخی نظام مقصد پی می‌گیرد.

در اینجا می‌توان یکی دو نکته اساسی را مد نظر قرار داد. اول آنکه هاوس بگونه‌ای از تمایز «ترجمه» از «دگرگفت» سخن می‌گوید که گویی مرز دقیق و خط‌کشی شده‌ای بین این دو محصول متنی وجود دارد. واقعیت آن است که در عمل چنین مرزبندی دقیقی میسر نیست. پرسش آن است که کدام نوع تعدیل زبانی و به چه تعدادی و در چه سطحی از سطوح زبان باید صورت بگیرد تا بتوان گفت که محصول متنی حاصله دیگر ترجمه نیست و باید آن را در شمار دگرگفت به حساب آورد؟ امروزه دیگر مبنای منطقی تحلیل زبانی منطق دوارزشی ارسطویی نیست که همه پدیده‌ها را به صورت دوقطبی می‌بیند بلکه می‌باید تحلیل زبانی و به طریق اولی، تحلیل ترجمه را بر بنیان منطق نسبی‌گرایی استوار نمود که پدیده‌ها را بر روی یک پیوستار مدرج تحلیل می‌کند. مسئله آن است که جرح و تعدیل‌های ایدئولوژیکی مترجم در دامنه‌ای متغیر از «تغییر یک نشانه زبانی منفرد» تا «مثله کردن و زیر و رو نمودن متن مبدأ» متفاوت است (میرزا و خان‌جان، ۱۳۸۴، صص ۱۹-۲۳) و بر این اساس، میزان عدول از رابطه تعادلی نیز بر روی پیوستاری نسبی متغیر خواهد بود. به همین دلیل، هتیم و میسون (۱۹۹۷، صص ۱۴۸-۱۶۱) در تحلیل ایدئولوژی در ترجمه، سه درجه مختلف دخالت «کمینه»، «بیشینه» و «بخشی»^۱ را از یکدیگر متمایز می‌سازند که طبیعتاً از حیث عدول از رابطه تعادلی با یکدیگر متفاوتند. سؤال اینجاست که تحلیلگر ترجمه چگونه می‌تواند تلطیف لحن کلام را در ترجمه‌ای که خبرگزاری رویترز با عنایت به مخاطب هدف به کار بسته و عنوان «صلام دیکتاتور»

1- maximal/minimal/partial mediation

(dictator Saddam) را در نسخه عربی خبر به «رئیس‌جمهور مرحوم عراق» (late Iraqi President) برگردانده است، تبیین نماید (بزی، ۲۰۰۹، ص ۲۰۳)؟ چرا نباید نظریه ترجمه و الگوی ارزیابی ترجمه به ابزارهایی مجهز باشند که تحلیل و تبیین چنین مواردی را امکان‌پذیر سازد؟ بدیهی است که در مثال اخیر رابطه تعادلی در سطح کلان متن مخدوش نشده، اما مترجم تأثیری برجای گذاشته که نهایتاً بر کارکرد متنی ترجمه مؤثر بوده است و نمی‌توان به سادگی از کنار این گونه تعدیلات ایدئولوژیکی گذشت.

از این گذشته، حتی به فرض آنکه محصول متنی بخصوصی از محدوده ترجمه گذر کند و وارد محدوده دگرگفت شود، با کدام توجیه منطقی می‌توان آن را به کلی از حوزه مطالعات ترجمه کنار گذاشت آن هم در شرایطی که دست کم درون‌داد آن محصول برآمده از فرآیند ترجمه بوده است؟ و اساساً اگر ترجمه‌شناسی صلاحیت تحلیل محصولاتی همچون اقتباس یا تلخیص یا نظایر آنها را نداشته باشد، کدام دانش دیگری از چنین صلاحیتی برخوردار خواهد بود؟

بنا بر این استدلال‌ها، الگوی پیشنهادی تحقیق حاضر بر خلاف الگوی هاوُس هدف خود را در وهله نخست نقد ترجمه (مشمول بر انجام تحلیل‌های اجتماعی) تلقی می‌کند و ارزیابی کیفیت ترجمه را صرفاً پیش‌نیاز و ابزاری ضروری برای نیل به این هدف به شمار می‌آورد و در عین حال، هیچ یک از این دو را از نظر زمانی بر دیگری مقدم نمی‌داند. به سخن دیگر، در مقام ارزیابی انتقادی ترجمه مقابله متنی (تحلیل زبانی) و قضاوت (تبیین اجتماعی) به طور بالقوه می‌توانند مکرراً و همزمان عمل کنند.

برخی از منتقدین بر هاوُس خرده می‌گیرند که الگوی خود را بر پایه مفهومی استوار کرده است (یعنی مفهوم تعادل) که تعریف پذیرفته‌شده‌ای برای آن متصور نیست. فرحزاد (۱۳۸۶، ۲۰۰۹) معتقد است که معیار ارزشیابی ترجمه نیل به استاندارد تعادل نیست، بلکه پارامتر دیگری تحت عنوان «بینامتنیت» در این خصوص حائز اهمیت است. وی معیار نیل به روابط تعادلی را در ترجمه به کلی کنار می‌گذارد و صرفاً با این استدلال که بین دو متن مبدأ و مقصد الزاماً رابطه این‌همانی^۱ برقرار نیست، معیار روابط بینامتنی را جایگزین آن می‌کند. فرحزاد (۲۰۰۹) ضمن نقل سخن فرکلاف

1- identity

(۱۹۹۵، ص ۵) مبنی بر اینکه بخشی از هر متن حاصل تکرار است و بخشی دیگر حاصل آفرینش، اظهار می‌دارد که هیچ متن مقصدی را نمی‌توان هرگز منطبق بر متن مبدأ آن دانست و بر این اساس نتیجه‌گیری می‌کند که رابطه بین دو متن از سنخ روابط بینامتنی است؛ چراکه هر دو متن مبدأ و مقصد به زنجیره واحدی از (بینا)متن‌ها^۱ تعلق دارند که به لحاظ تاریخی و از حیث محتوا به هم مربوطند و تنها وجه تفاوت آنها در این است که متن مبدأ پیش از متن مقصد تولید شده است (فرحزاد، ۱۳۸۶). منظور از رابطه بینامتنی آن است که هر متنی ممکن است در یک زنجیره تاریخی، برخی از مفاهیم، معانی و ساختارها را که از متون قبلی مشتق گردیده‌اند، تکرار کند (همان).

نگارنده در مقام نقد الگوی هاوُس از حیث اکتفا به معیار تعادل ترجمه‌ای و در مقام تأکید بر ضرورت ملاحظه تحلیل‌های بینامتنی با فرحزاد اتفاق نظر دارد، اما برخلاف ایشان، به هیچ روی بینامتنیت را جایگزین معیار تعادل تلقی نمی‌کند، بلکه این دو مفهوم را مکمل یکدیگر برمی‌شمارد.^۲ به نظر راقم این سطور، با آنکه ترجمه فی‌نفسه کنشی زبانی - متنی است، تأثیرات آن عموماً از سطح خرد متن به سطح کلان جامعه تسری می‌یابد. از این رو، نقد ترجمه باید بتواند هم عوامل درونزا (متنی) و هم عوامل برونزای (اجتماعی - تاریخی) مؤثر بر ترجمه را تحلیل نماید. معیار تحلیل عوامل درونزا عمدتاً مستلزم بررسی میزان نیل به تعادل ترجمه‌ای است، اما تحلیل عوامل برونزا (از جمله مؤلفه‌های ایدئولوژیکی) نیازمند انجام تحلیل‌های بینامتنی خواهد بود، زیرا ایدئولوژی پدیده‌ای خلق - الساعه و صرفاً محصول زمان حال نیست، بلکه شکل‌گیری آن به مرور زمان صورت می‌گیرد. به اعتقاد نگارنده، مسئله تعادل ترجمه‌ای سلباً یا ایجاباً در کانون نقد و تحلیل ترجمه قرار دارد. منتقد/تحلیلگر ترجمه اساساً در پی آن است که دریابد آیا معیار تعادل محقق گردیده است یا خیر؟ اگر پاسخ مثبت است، «چگونه» و اگر پاسخ منفی است، «چرا»؟ تحلیل این چگونگی‌ها و چرایی‌ها به زعم راقم این سطور مستلزم تحلیل توأمان عوامل درونزا و برونزاست و از همین روست که می‌باید بینامتنیت را مکمل و نه جایگزین تعادل تلقی کرد. بدین ترتیب، الگوی تحلیل انتقادی ترجمه معیار همزمانی تعادل را ابقاء می‌کند و معیار درزمانی بینامتنیت (عامل زمان) را نیز بدان می‌افزاید.

1- (inter)texts

۲- هتیم و میسون نیز بینامتنیت را تنها یکی از معیارهای نیل به استاندارد متنیت تلقی می‌کنند (هتیم و میسون، ۱۹۹۷، ص ۲۴).

در اینجا بی‌مناسبت نیست به اقتضای بحثی که در مورد ضرورت لحاظ متغیر «زمان» یا «تاریخ» در تعدیل الگوی ارزیابی کیفیت ترجمه پیش کشیدیم، نکته‌ای را مطرح سازیم. فرکلاف (۱۹۸۹) دو نوع بینامتنیت را از یکدیگر بازمی‌شناسد: بینامتنیت افقی و بینامتنیت عمودی^۱. بینامتنیت افقی ناظر بر ردیابی موضوعات، درونمایه‌ها، مفاهیم و ساختارها و عناصر خرد زبانی یک متن در متون پیشین است اما بینامتنیت عمودی دلالت بر شباهت‌های ساختار کلان متون با یکدیگر دارد (به نقل از هتیم و ماندی، ۲۰۰۴، صص ۸۶-۸۷). نوع اول بینامتنیت در الگوی ارزیابی کیفیت ترجمه هاووس حضور ندارد اما نوع دوم آن را می‌توان نزدیک به مفهوم «ژانر» (یا گونه متنی^۲) در الگوی هاووس تلقی کرد^۳. هر متنی نماینده یا نمونه‌ای^۴ از یک گونه متنی بخصوص است و بواسطه ویژگی‌های درون‌متنی و برون‌متنی خاصی تعریف می‌گردد که کمابیش قراردادی هستند؛ برای مثال، گزارش‌های هواشناسی و یا گزارش‌های اقتصادی از نظر ترتیب اطلاعات، ساختارهای متنی کلان، انتخاب‌های واژگانی و ساختارهای نحوی، تا حدود زیادی قراردادی‌اند (شفر، ۱۹۹۷، ص ۲). در واقع، تجربه بینامتنی اهالی زبان از گونه‌ها (و البته سیاق‌های بخصوص) است که شم زبانی آنها را شکل می‌دهد و قضاوت آنها را درباره تناسب یا عدم تناسب صورتهای زبانی در بافتهای موقعیتی متفاوت امکانپذیر می‌سازد و دقیقاً از همین روست که بینامتنیت عمودی را می‌توان مبنای مفیدی برای تحلیل و نقد ترجمه تلقی نمود. بدین ترتیب، نیل به معانی عناصر زبانی با اتکای صرف به تحلیل همزمانی سطوح متن، بافت موقعیتی و بافت فرهنگی میسر نیست و بسیاری از اوقات نیازمند ملاحظه پارامتر «زمان» و ورود به عرصه تحلیل در زمانی بافت تاریخی نیز خواهیم بود تا بتوانیم ایدئولوژی نهفته در صورت‌های زبانی را تبیین نموده و بازتاب آن را در ترجمه ارزیابی کنیم. ذکر مثالی در این باب خالی از فایده نخواهد بود: مترجم ایرانی‌ای که هنگام ترجمه خبری درباره فلسطین، به جای واژه Israel از عباراتی همچون

1- horizontal vs. vertical intertextuality

2- text type

۳- در حاشیه نخستین همایش بین‌المللی ترجمه مکتوب و شفاهی که در ماه نوامبر ۲۰۱۰ در شهر بانکوک برگزار شد، پروفیسور هاووس مفهوم بینامتنیت را در مقاله اینجانب (خان‌جان و اسلامی راسخ ۲۰۱۰، صص ۲۳۵-۲۳۶) معادل مفهوم «ژانر» (نوع متن) در الگوی خود قلمداد می‌کرد.

4- exemplar or token

«رژیم صهیونیستی»، «رژیم اشغالگر قدس» یا «دولت غاصب صهیونیستی» استفاده می‌کند، در حقیقت مبادرت به کنشی ایدئولوژیکی نموده است که ملاحظه آن در فهم کل خبر و نحوه برداشت مخاطب از آن مؤثر واقع می‌شود. همین مترجم اگر قرار بود قبل از انقلاب اسلامی ایران خبر مشابهی را ترجمه نماید، ای بسا از واژه «اسرائیل» استفاده می‌کرد. این مثال ساده مبین ضرورت ملاحظه عامل «تاریخ» و افزودن سطح تحلیل بینامتنی به سایر لایه‌های تحلیلی است. با انجام این کار می‌توان از سطح «چیستی» صرف صورت های زبانی گذر کرد و زمینه تبیین «چگونگی» و مهم تر از آن، «چرایی» انتخاب های مترجم را فراهم نمود.

افزودن لایه تحلیل بینامتنی از نظر روش شناختی این مزیت را به همراه می‌آورد که حتی در صورت مخدوش شدن رابطه تعادل ترجمه‌ای، می‌توان ابزار بینامتنیت را برای تحلیل محصولات متنی غیر ترجمه‌ای حاصله از قبیل دگرگفت یا تلخیص یا اقتباس به کار بست.

یکی از پیامدهای پذیرش ضرورت انجام تحلیل های اجتماعی- تاریخی در ارزیابی ترجمه، افزودن تحلیل های فرآیند- محور به دیدگاه محصول- مدار معمول است. با آنکه هاوس ترجمه را «فرآیند جایگزینی متنی در یک زبان با متنی معادل در زبان دیگر» تعریف می‌کند (هاوس، ۲۰۰۹، صص ۴ و ۷)، الگویی که برای ارزیابی کیفیت ترجمه ارائه داده تا حد زیادی محصول- مدار است و وی خود صراحتاً بر این نکته اذعان داشته است (هاوس، ۲۰۰۱a، صص ۱۵۵، ۲۰۰۱c، صص ۲۰۰). پرسش آن است که چگونه می‌توان ترجمه را نوعی فرآیند تلقی کرد، اما «ارزیابی کیفیت ترجمه» را «بوضوح و الزاماً محصول- مدار» (هاوس، ۲۰۰۱c، صص ۲۰۰) دانست. هاوس در تألیفات سال های اخیر خود به دفعات توصیه کرده است که لازم است پژوهش های آتی را در زمینه ارزیابی کیفیت ترجمه به سمت تلفیق تحقیقات محصول- مدار و فرآیند- مدار سوق داد (مثلاً رک به هاوس، ۲۰۰۱c، صص ۲۰۰، ۲۰۱۰، صص ۱۷). وی می‌نویسد: «با آنکه ارزیابی کیفیت ترجمه بوضوح و الزاماً محصول- مدار است، پژوهش فرآیند- مدار نیز حائز اهمیت است، زیرا می‌تواند در آشکارسازی زنجیره علت و معلولی رفتارهای ترجمه‌ای مفید واقع گردد» و مشخص نماید که «چگونه و چرا مترجمان انتخاب های بخصوصی را به عمل آورده یا راهبردهای معینی را به خدمت می‌گیرند» (هاوس، ۲۰۰۱c، صص ۱۹۹-۲۰۰). با این وجود، فرآیندهای مورد نظر هاوس به فرآیندهای روان-

شناختی و عصب- زبان‌شناختی‌ای که در تصمیمات مترجم مؤثر واقع می‌شوند محدود گردیده‌اند و وی همواره از طرح ضرورت توجه به فرآیندهای اجتماعی (که تحلیل ایدئولوژی مستلزم انجام آنهاست) طفره رفته است.

پژوهش حاضر از آنجایی که تلفیق تحلیل «چیستی» انتخاب‌ها و راهبردهای ترجمه‌ای با «چگونگی» و «چرایی» آنها را مورد توجه قرار می‌دهد، در مقام نظر، الگوی پیشنهادی خود را همزمان «محصول- مدار/ فرآیند- مدار» می‌خواند بی‌آنکه یکی را بر دیگری مرجح بداند و در مقام عمل نیز نقطه‌عزیمت تحلیل را محصول (متن) ترجمه تلقی می‌کند، اما در جای‌جای تحلیل متنی (در هر دو سطح خرد و کلان) از فرآیندهای دخیل در تولید، دریافت، تأویل و تأثیر متون ترجمه‌شده اعم از فرآیندهای روان‌شناختی، جامعه‌شناختی، مردم‌شناختی، فرهنگی و ... غافل نمی‌ماند.

مسئله دیگر برداشت هاوئس از انواع ترجمه و طبقه‌بندی ترجمه به دو نوع «آشکار» و «پنهان» است. در الگوی هاوئس اظهارنظر در مورد تعلق متن ترجمه شده به یکی از دو نوع ترجمه آشکار یا پنهان منوط به آن است که نمای^۱ کلی سیاق متن مبدأ تهیه شود، توصیفی از گونه (ژانر) مبدأ به این نما افزوده گردد، اظهار نظر درباره نقش کارکردی متن مبدأ صورت بگیرد و با تکرار این مراحل برای متن مقصد، موارد همخوانی و ناهمخوانی در ترجمه مشخص شود تا بتوان در نهایت در خصوص تعلق متن حاصله به ترجمه آشکار یا پنهان قضاوت کرد (ماندی، ۲۰۰۸). هاوئس اظهارنظر درباره نقش کارکردی متن ترجمه را تا زمان اتمام مقابله کامل متون مبدأ و مقصد به تأخیر می‌اندازد و انتظار دارد که هر متن بخصوص صرفاً به یکی از دو شیوه آشکار یا پنهان ترجمه شود. از نظر هاوئس، برای تعیین نقش کلی متن که در الگوی ارزیابی کیفیت ترجمه برآیند معانی اندیشگانی و بینافردی است (که به زعم وی می‌باید در ترجمه حفظ شوند)، «لازم است متن در سطوح زبان، سیاق و گونه متنی مورد تحلیل قرار بگیرد» (هاوئس، ۲۰۰۲، ص ۹۷).

در رابطه با مفهوم «نقش متنی منحصربرفرد» در دیدگاه هاوئس این پرسش مطرح می‌شود که آیا اساساً می‌توان در همه انواع و همه نمونه‌های متون نقشی منحصربرفرد و یگانه را شناسایی نمود و به تبع آن، انتظار تنها یک نوع ترجمه را داشت؟ به نظر می‌رسد اظهارنظر در مورد نقش کلی متن صرفاً

در مورد متون کوتاه و گونه‌های متنی خاصی امکان‌پذیر است مثلاً در مورد یک «دستورالعمل آشپزی» یا یک «نامه درخواست وام از بانک» و یا یک «گزارش خبری کوتاه» اما آیا در مورد یک رمان بلند و یا متون التقاطی^۱ دیگر هم می‌توان از وجود یک نقش کلی غالب سخن گفت؟ پاسخ این پرسش ظاهراً منفی است، زیرا به عنوان نمونه، هر اثر داستانی تنها به یک رویداد ارتباطی یگانه و منحصر به فرد محدود نمی‌شود بلکه متشکل از مجموعه‌ای از رویدادهای مختلف در موقعیت‌های ارتباطی متفاوت است که هر یک نقش (یا نقش‌های) کارکردی خاص خود را دارند. بدیهی است که هر یک از این موقعیت‌های ارتباطی واجد ویژگی‌های سیاق، گونه‌ی متنی و کارکرد ارتباطی متفاوتی است که به تناسب موضوع و مشارکین آن موقعیت ارتباطی بخصوص متغیر بوده و شیوه کلام خاص خود را طلب می‌کند چراکه به گفته هتیم و میسون (۱۹۹۷، ص ۳۸)، «با متونی [خُرده متونی] در دل متون^۲ بزرگ تر» مواجه هستیم. بنابراین، اگر قرار بر این باشد که مقابله کامل متون مبدأ و مقصد را پیش‌نیاز اظهارنظر در مورد نقش کارکردی آنها و در نهایت، اظهارنظر در مورد تعلق متن ترجمه به ترجمه آشکار یا پنهان تلقی نماییم، در عمل نخواهیم توانست تنوع و گوناگونی موجود در متون طولانی و التقاطی را بطور کامل پوشش دهیم و اظهارنظر در مورد تعلق متن به ترجمه آشکار یا پنهان از دقت و عینیت کافی برخوردار نخواهد بود. شاید از همین روست که دیگران نیز کارایی روش تحلیلی هاوس را برای شناسایی نقش کلی و منحصر بفرد متن مبدأ مورد سؤال قرار داده‌اند (مثلاً رک به گات، ۲۰۰۰).

برای حل این مشکل روش‌شناختی، در الگوی تحلیل انتقادی ترجمه به جای مقابله نماهای نقشی متون مبدأ و مقصد از مقابله نماهای نقشی رویدادهای ارتباطی (خُرده‌متن‌های) موازی در متون مبدأ و مقصد بهره می‌جویم. به منظور تشخیص رویدادها یا موقعیت‌های ارتباطی استفاده از روش «تحلیل رویداد»^۳ و ن‌دایک (۱۹۸۲) را پیشنهاد می‌کنیم. مفهوم «رویداد» یا «اپیزود» کم و بیش معادل مفهوم سنتی «پاراگراف» است. رویدادها رشته‌های منسجمی از جملات گفتمان هستند که ویژگی‌های زبانی مشخصی ابتدا و انتهای آنها را مشخص می‌کند و بر حسب نوعی «وحدت درونمایه‌ای»- برای

1- hybrid texts

2- texts within text

3- episode analysis

مثال، بر حسب مشارکین، زمان و مکان همانند و یا وقایع و کنش های کلی - از یکدیگر متمایز می - گردند (ون دایک، ۱۹۸۲، ص ۱۷۷)^۱. تقلیل سطح تحلیل و نقد ترجمه از متن به رویداد ارتباطی اولاً با ماهیت ارتباطی نظریه سیاق و با روح نقش گرایی که زیربنای نظری هر دو الگوی ارزیابی کیفیت ترجمه و تحلیل انتقادی ترجمه را رقم می زند، انطباق بیشتری دارد و ثانیاً به کنش عملی ترجمه در دنیای واقعی نزدیک تر است؛ ضمن آنکه نیاز به اظهار نظر در مورد نقش کلی متن مقصد و تعلق آن به ترجمه آشکار و پنهان را که بعضاً به نوعی بن بست تحلیلی منتهی می شود^۲ از میان می برد. بدین ترتیب، «نقش متنی منحصر بفرد» که در الگوی هاوس مؤلفه بسیار مهمی به حساب می آید، در الگوی تحلیل انتقادی ترجمه جای خود را به «نقش (های) رویداد ارتباطی» داده است. این جایگزینی قضاوت درباره نقش را از سطح کلان متن به سطح خرد و قابل تحلیل «رویداد ارتباطی» انتقال می - دهد. ضمن آنکه نشان می دهد که در هر بافت موقعیتی (یا در هر رویداد ارتباطی) معین الزاماً تنها یک نقش کارکردی موضوعیت ندارد و ای بسا در یک رویداد واحد بتوان شاهد بیش از یک نقش (مثلاً دو یا چند کنش گفتاری^۳) بود که در آن صورت بحث در باره «نقش متنی منحصر بفرد» دیگر محلی از اعراب نخواهد داشت.

با تعدیل واحد تحلیل ترجمه از متن به رویدادهای ارتباطی سازنده متن می توان انتظار داشت که در بخش های مختلف یک متن با مصادیق ترجمه آشکار یا پنهان مواجه شویم. هرگاه مترجم نیاز به کاربرد صافی فرهنگی را احساس نماید، می توان انتظار داشت که نتیجه کار او به طور نسبی به سمت ترجمه پنهان میل خواهد کرد، اما اگر نیاز به کاربرد صافی فرهنگی را احساس نکند و عناصر فرهنگی

۱- ون دایک (۱۹۸۲، ۱۸۱) برای تفکیک رویدادها از یکدیگر و تعیین «نقاط گسست» (breaking points) آنها ابزارهای زبانی معینی را برمی شمارد؛ از جمله: مکث ها و پدیده های ناشی از تردید در گونه گفتاری، رعایت فاصله برای شروع پاراگراف در گونه نوشتاری، علائم تغییر زمان، علائم تغییر مکان، علائم تغییر افراد و مشارکین، علائم مربوط به تغییر زوایه دید و ...

۲- به عنوان نمونه، هاوس خود در اعمال الگوی ارزیابی کیفیت ترجمه به نمونه هایی از متون مختلف بعضاً از اظهار نظر در خصوص نقش کلی متن طفره می رود مثلاً هنگام ارزیابی ترجمه متنی در حوزه ادبیات کودکان و یا متنی تاریخی در باره هیتلر در خصوص کیفیت ترجمه اظهار نظر می کند بی آنکه قبلاً در مورد نقش کلی آن متون اظهار نظر کرده باشد (رک به هاوس، ۱۹۹۷).

مبدأ را به نظام مقصد منتقل نماید، نتیجه کار را نمی‌توان الزاماً ترجمه آشکار به معنای مورد نظر هاوس قلمداد کرد. بدین ترتیب، در تحقیق حاضر بر خلاف الگوی هاوس که نیل به تعادل نقشی را منوط به کاربرد صافی فرهنگی می‌داند، ایجاد تعادل نقشی می‌تواند حسب مورد با کاربرد یا بدون کاربرد صافی فرهنگی محقق گردد. فرض کنید که مترجم در حین ترجمه از انگلیسی به فارسی به تشبیه *as brave as lion* برخورد کند. از آنجایی که در فارسی نیز همچون انگلیسی شیر نماد شجاعت است، مترجم نیازی به کاربرد صافی فرهنگی نخواهد داشت و طبیعتاً ترجمه تحت‌اللفظی تشبیه فوق بصورت «به شجاعت شیر» به ایجاد نقشی معادل منتهی خواهد شد. به عبارت دیگر، با آنکه در مورد اخیر ویژگی‌های فرهنگی متن مبدأ بصورت عامدانه در نظام مقصد حفظ شده است، نمی‌توان آن را ترجمه آشکار دانست، بلکه می‌توان آن را نمونه بارز ترجمه پنهان قلمداد کرد چون به همان اندازه تشبیه مبدأ در زبان فارسی مقبول، خوانش‌پذیر و طبیعی^۱ است. اکنون فرض کنید که همان مترجم در ادامه ترجمه همان متن به ضرب‌المثل انگلیسی *there is no smoke without fire* مواجه شود. چنانچه وی قادر به تشخیص ضرب‌المثل مبدأ نشود، طبعاً ترجمه لفظ‌گرای جمله انگلیسی فوق به صورتی همچون «بدون آتش دودی نیست» عدول از تعادل نقشی را در پی خواهد داشت و در آن صورت باید گفت که ترجمه آشکار ضرب‌المثل انگلیسی فوق در فارسی مقبول و خوانش‌پذیر نیست و نمی‌توان آن را ترجمه باکیفیتی به شمار آورد. نیل به تعادل نقشی در مورد اخیر منوط به کاربرد صافی فرهنگی (از رهگذر یک تحلیل بینامتنی) و رسیدن به ضرب‌المثل معادل^۱ «تا نباشد چیزی که مردم نگویند چیزها» است. نمونه‌های فوق ما را به این نتیجه می‌رسانند که اظهار نظر تجویزی هاوس در مورد اینکه ترجمه پنهان الزاماً منوط به کاربرد صافی فرهنگی است (مثلاً رک به هاوس، ۱۹۹۷، ۲۰۰۹) نیازمند بازنگری است.

در اینجا به موضوعی بازمی‌گردیم که پیشتر در حاشیه مطرح گردید مبنی بر اینکه هاوس «نقش کلی متن» را صرفاً «برآیندی از معانی اندیشگانی و بینافردی» می‌داند (مثلاً رک به هاوس، ۱۹۹۷، ص ۱۱۰، ۲۰۰۱b، ص ۲۴۷) و از مؤلفه سوم نظام معنایی زبان در زبان‌شناسی نقش‌گرای هلیدی، یعنی معنی (و فرانقش) متنی زبان عملاً غافل می‌ماند. این در حالی است که هاوس خود به روشنی اذعان

1- acceptable, readable and natural

نموده است که هر سه نوع مؤلفه معنایی در ترجمه حائز اهمیت هستند و «جنبه متنی معنی را مخصوصاً در ترجمه آشکار نباید از منظر نظر دور داشت» (هاووس، ۱۹۹۷، صص ۳۰-۳۱). به اعتقاد نگارنده، معنای متنی زبان گاهی اوقات مخصوصاً زمانی که زبان با اهداف زیبایی‌شناختی برای ارجاع به خود به کار می‌رود (مثلاً در شعر) یا زمانی که به منظور تأکید و برجسته‌سازی عنصری از عناصر زبانی از راهبردهایی همچون مبتداسازی استفاده می‌شود، حائز اهمیت بسیار خواهد بود و حتی ممکن است بیش از سایر بخش‌های معنایی زبان ایفای نقش نماید. بنابراین، پرسش آن است که اگر قائل به سهم معنای متنی زبان در ایجاد نقش نباشیم، چگونه خواهیم توانست از عهده تحلیل ساختار معنایی اشعاری همچون شعر ذیل از ای. ای. کامینز (به نقل از شمیسا، ۱۳۷۱، ص ۱۰۳) که در آن وحدت صوری حرف I و عدد «یک» انگلیسی در خدمت موضوع شعر (یعنی «تنباهی») قرار گرفته است، برآییم و در مورد ترجمه آن ارزیابی دقیقی ارائه دهیم:

1(a
1e
af
fa
11
s)
one
1
iness

بدیهی است که نقش شعری متن فوق، برخلاف آنچه هاووس می‌گوید، صرفاً برآیند معنایی اندیشگانی و بینافردی نیست، بلکه حاصل تلفیق معانی متنی و اندیشگانی است و این نکته را می‌باید در نقد ترجمه آن لحاظ کرد.

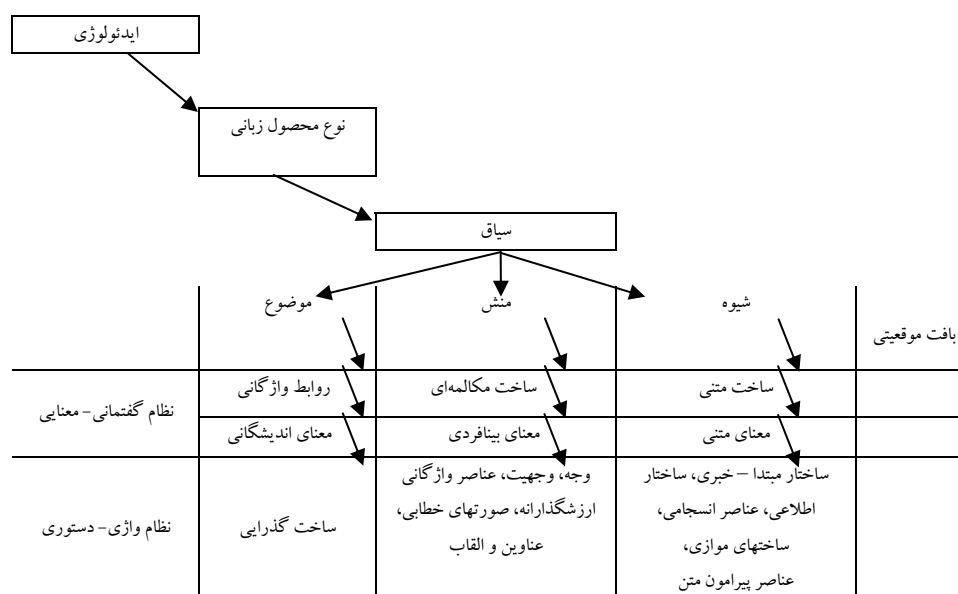
مؤلفه دیگری که در الگوی پیشنهادی این مقاله با مؤلفه متناظر خود در الگوی ارزیابی کیفیت ترجمه هاووس تفاوت دارد، مؤلفه «نوع متن»^۱ است. در الگوی هاووس نوع متن صرفاً مشتمل بر «گونه» (ژانر) یا به بیان دیگر، مترادف مفهوم «گونه» است (مثلاً رک به هاووس، ۲۰۰۹، ص ۳۵) از قبیل

1- text type/type of text

گونه یا ژانر یک دستورالعمل آشپزی یا یک نامه اداری اما در تحقیق حاضر با الهام از مفهوم بینامتنیت و با تأسی به الگوی هتیم و میسون (۱۹۹۷)، نوع محصول زبانی را منحصر به مقوله گونه ننموده‌ایم و آن را مشتمل بر سه مفهوم «نوع متن» (نوع هدف بلاغی متن شامل جدلی، روایی، تشریحی و نظامی آنها)، «نوع گفتمان» (گفتمان فمینیستی، دینی، فلسفی و امثالهم) و «نوع گونه» (یا ژانر) دانسته‌ایم. هر سه زیرمجموعه «نوع محصول زبانی» در الگوی پیشنهادی این مقاله به بینامتنیت عمودی (بعد اجتماعی - متنی ارتباط بینامتنی) مربوط می‌شوند که به تعبیر فرکلاف ناظر بر «شیوه بیان»^۱ است (فرکلاف، ۱۹۸۹، همچنین رک به هتیم و ماندی، ۲۰۰۴، صص ۸۶-۸۷). در عین حال، مجدداً یادآوری می‌شود که نوع دیگری از بینامتنیت نیز تحت عنوان بینامتنیت افقی (یعنی بعد اجتماعی - تاریخی ارتباط بینامتنی) در الگوی تحلیل انتقادی ترجمه لحاظ گردیده است که در دیدگاه فرکلاف مشتمل بر ارجاع به متون دیگر یا نقل قول از آنهاست (مثلاً ارجاع به آثار کلاسیک یا آیات کتاب های آسمانی). نوع اخیر بینامتنیت که تولید و تأویل معنا وابسته به آن است و «بر سیاق سخن (و ارتباط متن با بافت موقعیتی) تأثیر می‌گذارد» (هتیم و میسون، ۱۹۹۷، ص ۱۷)، بر نحوه عملکرد دو صافی فرهنگی و ایدئولوژیکی مؤثر واقع می‌شود.

مسئله دیگری که در الگوی تحلیل انتقادی ترجمه مد نظر قرار گرفته است، ملاحظه سه صافی مختلف در فرآیند ترجمه است. نخستین آنها «صافی زبانی» است که ناظر بر جایگزینی واژه‌ها و عناصر دستوری زبان مبدأ با واژه‌ها و عناصر دستوری زبان مقصد است و طبیعتاً در همه الگوهای تحلیل و نقد ترجمه بطور ضمنی مفروض است. منتقد یا تحلیلگر ترجمه برای تحلیل نحوه عملکرد صافی زبانی می‌تواند به اقتضای تخصص و سلیقه علمی خود از رویکردهای تحلیلی مختلفی استفاده نماید. سازوکار تحلیل عملکرد صافی زبانی مشتمل بر فهرست بازی از رهیافت های تحلیلی مختلف است. نگارنده خود از واژگان تخصصی و روش‌شناسی معمول در زبان‌شناسی سازگانی - نقش‌گرای هیلیدی (هیلیدی، ۱۹۸۵، ۱۹۹۴، ۲۰۰۴) بهره برده است (رک به خان‌جان، ۱۳۹۱). شکل شماره (۳) مبین رابطه میان لایه‌های مختلف زبان در دستور سازگانی - نقش‌گرا با مؤلفه‌های مختلف سیاق سخن در بافت موقعیتی و نسبت این دو با نوع محصول زبانی و ایدئولوژی است:

شکل ۲: نظام واژی- دستوری، نظام گفتمانی- معنایی و بافت موقعیتی
(برگرفته از اِگینز، ۱۹۹۴، ص ۱۱۳ و زی خوان، ۲۰۰۳- تعدیلات و اضافات از نگارنده)



یکی از موارد افتراق الگوی پیشنهادی این مقاله با الگوی خانم هاوس نحوه عملکرد صافی فرهنگی است که در تحقیق حاضر منوط به وجود «خلاء، تعارض یا تفاوت فرهنگی»، تشخیص آن از سوی مترجم و رفع و رجوع آن (با استفاده از صافی مذکور) است. تفاوت رهیافت حاضر با رویکرد هاوس در مورد نحوه عملکرد صافی فرهنگی در آن است که بزعم نگارنده دست‌یابی به ترجمه پنهان لزوماً منوط به عملکرد صافی فرهنگی نیست و در صورت فقدان خلاء فرهنگی، می‌توان به ترجمه پنهان دست یافت بی‌آنکه نیازی به تعدیل از طریق کاربرد صافی فرهنگی وجود داشته باشد.

علاوه بر صافی‌های زبانی و فرهنگی، در الگوی پیشنهادی این تحقیق صافی دیگری نیز پیش‌بینی شده است که در الگوی خانم هاوس نشانی از آن نمی‌بینیم. این صافی را «صافی ایدئولوژیکی»^۱ نام نهاده‌ایم و بر این اعتقادیم که ممکن است به دو شیوه آگاهانه و ناخودآگاه به کار گرفته شود. در شیوه

1- ideological filter

آگاهانه، یا مترجم در حین ترجمه و در خلال انتخاب های زبانی (واژگانی یا دستوری) هدفمند خود و به نیت تولید ساختارهای ایدئولوژیکی، صافی یادشده را به کار می گیرد؛ و یا اینکه خود مترجم و یا نیروهای واسطه‌ای همچون ناشر، ناظر ترجمه، ویراستار، دبیر خبر، سردبیر و ... محصول نهایی ترجمه را بصورتی هدفمند از صافی ایدئولوژیکی باورهای فکری خود یا گروه اجتماعی‌ای که بدان تعلق دارند عبور می دهند. در مقابل، در شیوه ناخودآگاه، مترجم (و یا عوامل واسطه ناظر بر جریان ترجمه) بصورتی ناخواسته و گاهی کورکورانه در خدمت ایدئولوژی قرار می گیرند و با عبور ترجمه از صافی ایدئولوژیکی (در حین یا پس از ترجمه) ساختارهای عقیدتی آنها را بازتولید می کنند.

سازوکاری که در تحقیق حاضر عملکرد صافی ایدئولوژیکی را رقم می زند، الگوی «مربع ایدئولوژیکی»^۱ وندایک (۱۹۹۸) می باشد که ناظر بر قطبی سازی ویژگی های «ما» در مقابل «آنها» است. در هر مرحله از فرآیند ترجمه، مترجم یا سایر عوامل دخیل در تولید متن مقصد با توجه به همسویی یا عدم همسویی با محتوای ایدئولوژیکی متن مبدأ در مورد عبور یا عدم عبور آن از صافی ایدئولوژیکی تصمیم گیری خواهند نمود. پیامد عبور (یا عدم عبور هدفمند) متن ترجمه از صافی ایدئولوژیکی شکل گیری مربع ایدئولوژیکی است که (۱) تأکید بر اعمال و ویژگی های مثبت «ما»، (۲) تأکید بر اعمال و ویژگی های منفی «آنها»، (۳) رفع تأکید از اعمال و ویژگی های منفی «ما» و (۴) «رفع تأکید از اعمال و ویژگی های مثبت «آنها» را در پی خواهد داشت. در عین حال، صافی ایدئولوژیکی می تواند بطور بالقوه فهرست بازی از سازوکارهای تحلیلی گوناگون را دربرگیرد؛ کما اینکه نگارنده در مطالعه موردی نقش ایدئولوژی در ترجمه متون خبری (خان جان، ۱۳۹۱) علاوه بر الگوی مربع ایدئولوژیکی به تناوب از الگوی «بازنمایی کارگزاران اجتماعی» و نلیوون (۲۰۰۸) برای تبیین کنش های ایدئولوژیکی تولیدکنندگان متون مقصد استفاده نموده است.

«صافی ایدئولوژیکی» پیش‌بینی شده در «الگوی تحلیل انتقادی ترجمه» ویژگی «تکریری»^۲ داشته و ممکن است در حین ترجمه (توسط مترجم) یا پس از ترجمه (توسط مترجم یا دیگران) بطور مکرر به کار گرفته شود. ممکن است مترجم ابتدا به ایجاد رابطه تعادلی پایبند باشد، اما در انتها با عبور

1- ideological square

2- iterative

محصول کار خویش از صافی ایدئولوژیکی، از محدوده تعادل خارج شود و یا اینکه در هر مرحله از فرآیند عملی ترجمه، به آنچه تا کنون ترجمه کرده بازگردد و انتخاب های خود را در هر دو سطح واژگان و دستور زبان از صافی ایدئولوژیکی عبور دهد.

نکته مهمی که شایان ذکر به نظر می‌رسد، مسئله تقدم و تأخر عملکرد صافی‌های سه‌گانه «زبانی»، «فرهنگی» و «ایدئولوژیکی» است. از آنجایی که ترجمه ذاتاً مشتمل بر بازنویسی‌های مکرر است (لفور، ۱۹۹۲ و لوی، ۲۰۰۰)، می‌توان ویژگی تکریری بودن را به عملکرد دو صافی دیگر نیز تسری بخشید که در آن صورت، بحث در باره تقدم و تأخر این صافی‌ها عملاً موضوعیت خود را از دست خواهد داد. با این حال، عقل سلیم حکم می‌کند که فرض را بر این بگذاریم که در حالت بی‌نشان و متعارف ابتدا صافی زبانی وارد عمل می‌شود، سپس بر حسب نیاز و به تشخیص مترجم (یا سایر عوامل تولیدکننده متن مقصد) به ترتیب صافی‌های فرهنگی و ایدئولوژیکی به کار گرفته می‌شوند. عملکرد صافی زبانی طبیعتاً قطعی و اجباری است، اما دو صافی دیگر به طور اختیاری مورد استفاده قرار می‌گیرند.

نکته مهم دیگر آن است که میزان به کارگیری صافی ایدئولوژیکی وابسته به نوع و موضوع متن نیز خواهد بود. بدیهی است که در ترجمه متون علمی به دلیل امکان تعارض ایدئولوژیکی کمتر، استفاده از این صافی به ندرت اتفاق خواهد افتاد، اما برعکس، در متونی همچون متون رسانه‌ای کاربرد صافی ایدئولوژیکی را باید هر آینه محتمل دانست. نتیجه عملکرد صافی زبانی و حسب مورد صافی فرهنگی، رویدادی زبانی است که به تناسب قابلیت‌ها و توانش فنی مترجم می‌توان آن را بر روی پیوستاری از ترجمه کاملاً آشکار تا ترجمه کاملاً پنهان متغیر دانست. این رویداد زبانی کم و بیش و بطور نسبی معادل رویداد مبدأ است و مطابق رویکرد هاوئس می‌توان آن را «ترجمه» دانست. در عین حال، رویداد یادشده ممکن است خود درونداد صافی ایدئولوژیکی واقع شود و در آن صورت، به تناسب میزان همسویی یا عدم همسویی بکارگیرندگان صافی مذکور با محتوای ایدئولوژیکی رویداد مبدأ از رابطه تعادلی فاصله بگیرد و به محصولات دیگری همچون اقتباس، تلخیص، تفسیر یا هر نوع محصول متنی دیگری که هاوئس مجموعاً با عنوان «دگرگفت» از آنها یاد می‌کند، نزدیک گردد. چنانکه گفته شد، هاوئس محصولات متنی غیرترجمه‌ای را از حوزه مطالعات

ترجمه کنار می‌گذارد، اما در الگوی پیشنهادی این تحقیق، این نوع محصولات نیز به یمن برقراری رابطه بینامتنی با رویداد مبدأ در دامنه کار تحلیلگر، منتقد یا ارزیاب ترجمه گنجانده می‌شوند تا زمینه تبیین تأثیرات احیاناً ایدئولوژیکی و اجتماعیِ عدول از رابطه تعادلی فراهم گردد.

بطور کلی، اهمیت این صافی‌های سه‌گانه و نحوه عمل آنها در الگوی تحلیل انتقادی ترجمه در حدی است که اساساً بر مبنای مفهوم «صافی» تعریف جدیدی از ترجمه ارائه کرده‌ایم: «ترجمه بنا به تعریف عبارت است از فرآیند عبور یک رویداد ارتباطی متعلق به نظام مبدأ از صافی‌های زبانی و، در صورت نیاز، فرهنگی و ایدئولوژیکی در نظام مقصد».

با عنایت به آنچه در سطور بالا و در صفحات پیش گفته شد، نمای کلی الگوی تحلیل انتقادی ترجمه پیشنهادی این مقاله بصورت طرحواره ذیل (شکل ۳) نمایش داده شده است. چنانکه ملاحظه می‌کنید، تفاوت طرحواره فوق با طرحواره الگوی ارزیابی کیفیت ترجمه جولیان هاوس (شکل ۱) در موارد ذیل است:

۱) سیاق سخن در این الگو تنها به «کاربرد زبان» در بافت موقعیتی خلاصه نمی‌شود، بلکه بر اهمیت ابعاد مربوط به «کاربر زبان» نیز توجه شده است.

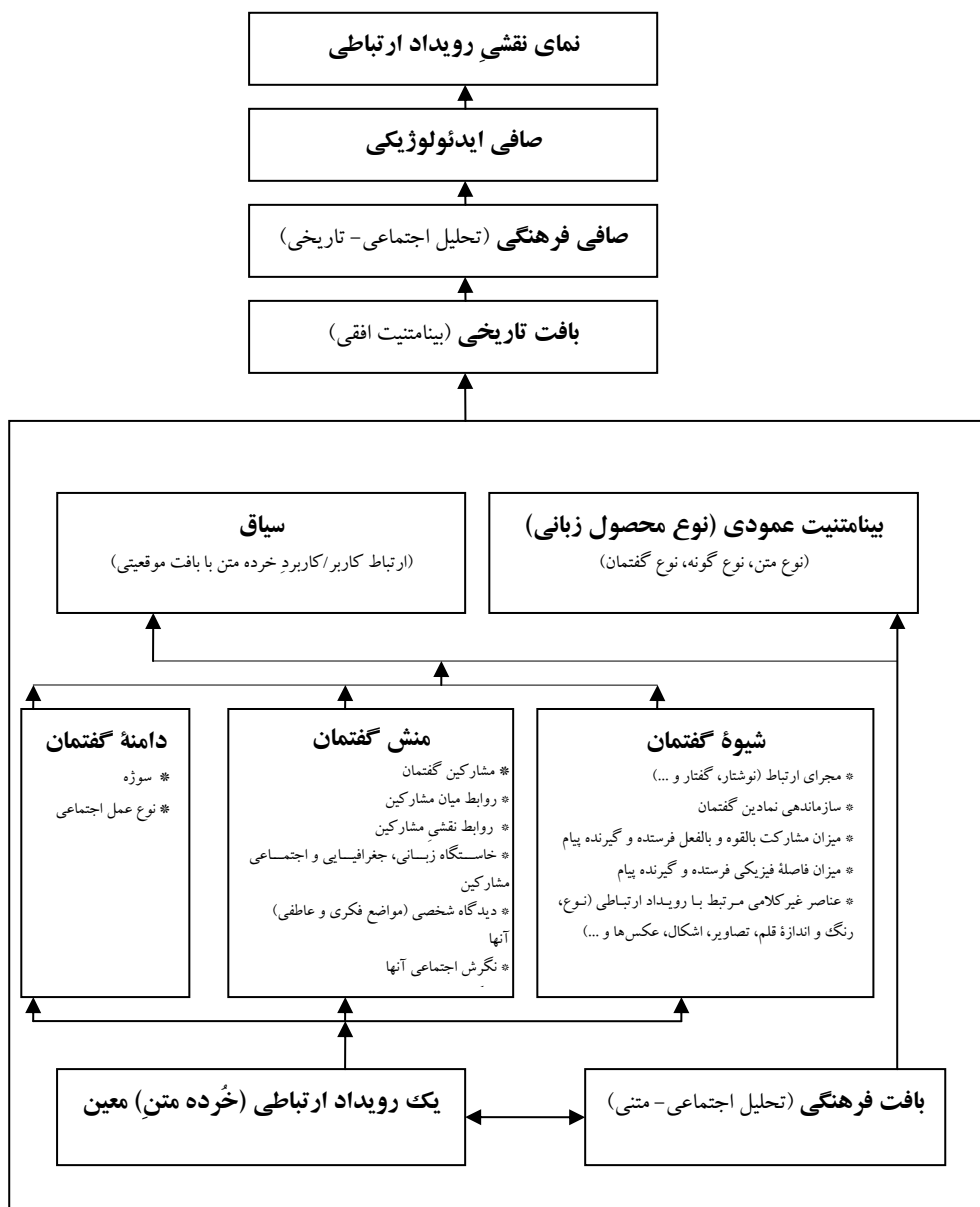
۲) در الگوی حاضر، «متن» جای خود را به «خُرده متن» یا «رویداد ارتباطی» داده است و به تبع آن، برچسب «نمای نقشی متن» با «نمای نقشی رویداد ارتباطی» جایگزین گردیده است.

۳) مقوله «نوع محصول زبانی» در الگوی حاضر، صرفاً به «نوع گونه (ژانر)» منحصر نشده است و دو زیرمجموعه دیگر یعنی «نوع متن» (نوع هدف بلاغی متن) و «نوع گفتمان» را نیز دربرگرفته است.

۴) علاوه بر «بافت موقعیتی» و «بافت فرهنگی»، «بافت تاریخی» نیز به الگوی تحلیل انتقادی ترجمه افزوده شده است.

۵) علاوه بر «صافی فرهنگی»، دو صافی دیگر نیز با برچسب‌های «صافی زبانی» و «صافی ایدئولوژیکی» در الگوی حاضر لحاظ گردیده‌اند که حضور صافی زبانی در الگو بدیهی تلقی شده و در طرحواره تلخیصی فوق گنجانده نشده است، اما صافی ایدئولوژیکی و جایگاه آن در الگو تصریح گردیده است.

شکل ۳: طر حوارۀ پیشنهادی الگوی تحلیل انتقادی ترجمه



نتیجه گیری

الگوی تحلیل انتقادی ترجمه الگویی است برای نقد ترجمه مشتمل بر تلفیق تحلیل های زبانی و اجتماعی. این الگو در حقیقت واکنشی است به الگوی ارزیابی کیفیت ترجمه جولیان هاوس (۱۹۹۷)،

۲۰۰۹) و تلاشی است در بسط، تعدیل و صورت‌بندی مجدد آن. از آنجایی که نگارنده نیز همچون خانم هاوُس ترجمه را مشتمل بر فرآیند بافت‌آفرینی مجدد در نظام مقصد تلقی می‌کند، در الگوی پیشنهادی این تحقیق مؤلفه‌های عمده‌ی مربوط به رابطه‌ی میان عناصر متنی و موقعیتی کماکان بر مبنای نظری زبان‌شناسی سازگانی - نقش‌گرای هیلیدی (هیلیدی، ۱۹۸۵، ۱۹۹۴، ۲۰۰۴) حفظ گردیده‌اند. به طور کلی، آنچه از الگوی هاوُس در الگوی پیشنهادی این تحقیق باقی مانده است، «تأکید بر ضرورت تحلیل رابطه‌ی تعادلی»، «تبیین روابط متقابل مؤلفه‌های متنی با مؤلفه‌های بافت موقعیتی (رابطه‌ی متن با سیاق سخن)»، «تبیین ارتباط میان لایه‌های سه‌گانه‌ی نظام معنایی زبان با مؤلفه‌های متنی و مؤلفه‌های سه‌گانه‌ی متناظر آنها در سیاق سخن»، «ملاحظه‌ی بافت فرهنگی و به تبع آن، قائل شدن به عملکرد صافی فرهنگی» و «ملاحظه‌ی اهمیت گونه‌های متنی و گفتمانی» است. در مقابل، مؤلفه‌هایی که به الگو اضافه شده‌اند عبارتند از «تحلیل روابط بینامتنی»، «افزودن لایه‌ی تحلیلی بافت تاریخی (متغیر «زمان») به لایه‌ی های بافت موقعیتی و بافت فرهنگی»، «نسبی‌گرایی (یا پرهیز از قطبی‌نگری) در طرح دوگانگی ترجمه‌ی آشکار/ پنهان»، «تحلیل محصولات متنی غیرترجمه‌ای که ترجمه درون‌داد (یا بخشی از درون‌داد) آنهاست»، «ملاحظه‌ی نقش عوامل واسطه‌ی مؤثر بر فرآیند و محصول ترجمه»، «افزودن صافی ایدئولوژیکی به صافی‌های زبانی و فرهنگی»، «جایگزینی واحد تحلیلی «رویداد یا موقعیت ارتباطی (خرده‌متن)» بجای واحد تحلیلی «متن» و به تبع آن، «تأکید بر ضرورت ایجاد تعادل نقشی در سطح این واحد تحلیلی جدید»، «توجه به معنای «متنی» زبان و سهم آن در ایجاد نقش‌های کارکردی» و در نهایت، «توجه به نقش عناصر پیرامونی متن (شامل نوع و اندازه‌ی قلم، علائم سجاوندی، نوع صفحه-آرایی، رنگ حروف، آشکال، عکس‌ها، تصاویر، کاریکاتورها و طرح‌های گرافیکی) در تحقق معنای متنی». پیش‌فرض بنیادینی که تعدیلات فوق بر آن متکی بوده‌اند، تعریف تازه‌ای است که ترجمه را «فرآیند عبور یک رویداد ارتباطی متعلق به نظام مبدأ از صافی‌های زبانی و، در صورت نیاز، «فرهنگی» و «ایدئولوژیکی» نظام مقصد» تلقی می‌کند. محصولی که از چنین فرآیندی به دست می‌آید ممکن است واجد رابطه‌ی تعادلی با متن مبدأ نباشد، اما الزاماً نوعی رابطه‌ی بینامتنی با آن برقرار خواهد ساخت. به طور خلاصه، می‌توان وجوه افتراق الگوی ارزیابی کیفیت ترجمه‌ی هاوُس و الگوی تحلیل انتقادی ترجمه‌ی پیشنهادی این تحقیق را به شرح ذیل در جدول (۱) تلخیص نمود:

جدول ۱: وجوه افتراق «الگوی ارزیابی کیفیت ترجمه» و «الگوی تحلیل انتقادی ترجمه»

الگوی ارزیابی کیفیت ترجمه	الگوی تحلیل انتقادی ترجمه
عدم توجه به تحلیل ایدئولوژی در ترجمه	توجه به تحلیل ایدئولوژی در ترجمه
محصول‌مداری	محصول / فرآیند‌مداری
تأکید بر روابط تعادلی	تأکید توأمان بر روابط تعادلی / بینامتنی
تأکید بر معانی اندیشگانی و بینافردی	ملاحظه هر سه معانی اندیشگانی، بینافردی و متنی
قائل شدن به واحد تحلیل «متن»	قائل شدن به واحد تحلیل «رویداد ارتباطی»
تمهید یک صافی (فرهنگ)	تمهید سه صافی (زبان، فرهنگ، ایدئولوژی)
ملاحظه بافت موقعیتی / فرهنگی	ملاحظه بافت موقعیتی / فرهنگی / تاریخی
اکتفا به تحلیل همزمانی در ارزیابی ترجمه	تلفیق تحلیل‌های همزمانی و درزمانی در نقد ترجمه
قطبی‌نگری	پیوستارنگری (نسبی‌گرایی)
توجه صرف به عناصر زبانی درون‌متنی	توجه توأمان به عناصر زبانی درون‌متنی / عناصر پیرایه‌زبانی برون‌متنی
توجه صرف به نقش مترجم	توجه توأمان به نقش مترجم و عوامل واسطه (ویراستار، ناشر، ...)
تحلیل ترجمه به مثابه برونداد زبانی	تحلیل ترجمه به مثابه برونداد / درونداد زبانی

کتابنامه

- خان‌جان، ع. (۱۳۹۱). ایدئولوژی در ترجمه متون خبری: رویکرد تحلیل انتقادی گفتمان. رساله دکتری زبان-شناسی همگانی، دانشگاه اصفهان.
- شمیسا، س. (گردآورنده و برگرداننده). (۱۳۷۱). ای. ای. کمینگز و شعرهایی از او. تهران: انتشارات فردوس و انتشارات مجید.
- فرحزاد، ف. (۱۳۸۲). «چارچوبی نظری برای نقد ترجمه». فصلنامه مطالعات ترجمه، ۱ (۳)، ۲۹-۳۶.
- فرحزاد، ف. (۱۳۸۶). «نقد ترجمه». مجله بخارا، ۶۲، ۴۲۰-۴۲۴.
- فرحزاد، ف. (۱۳۸۷). «نقد ترجمه از دیدگاه تحلیل گفتمان انتقادی». فصلنامه مطالعات ترجمه، ۶ (۲۴)، ۳۹-۴۷.
- میرزا، ز. و خان‌جان، ع. (۱۳۸۴). «بازنمود ایدئولوژی و قدرت در ترجمه». فصلنامه مطالعات ترجمه، ۳ (۱۲)، ۲۸-۷.

Al-Shehari, K. (2007). Semiotics and the translation of news headlines: Making an image of the other. *Translation Studies in the New Millennium: An International Journal of Translation and Interpretation*, 5, 1-16.

- Bazzi, S. (2009). *Arab news and conflict*. Amsterdam & Philadelphia: John Benjamins.
- Beaugrande, R. D. (1993). 'Register' in discourse studies: A concept in search of a theory. In M. Ghadessy (Ed.), *Register analysis: Theory and practice* (pp. 7-25). London and New York: Pinter Publishers.
- Biber, D. (1994). An analytic framework for register studies. In D. Biber & E. Finegan (Eds.), *Sociolinguistic perspectives on register* (pp. 31-58). Oxford: Oxford University Press.
- Brotherton, A. (1981). Review of translation quality assessment by Juliane House. *van Taal to Taal*, 25, 16-19.
- Crisp, S. (1981). Review of J. House *A Model for Translation Quality Assessment*. *The Bible Translator*, 32 (3), 346-348.
- Crystal, D. & D. Davy (1969). *Investigating English style*. London: Longman.
- Eggs, S. (1994). *An introduction to systemic functional linguistics*. London: Pinter Publishers.
- Fairclough, N. (1989). *Language and power*. London and Harlow : Longman.
- Fairclough, N. (1995). *Critical discourse analysis: The critical study of language*. London & New York: Longman.
- Faiß, K. (1981). Review of Juliane House *A Model for Translation Quality Analysis*. *IRAL*, 19, 79-80.
- Farahzad, F. (2009). Translation criticism: a CDA approach. *Translation Studies*, 6 (24), 39-47.
- Farahzad, F. & Madani Givi, F. (2009). Ideology and translation: A case study. *Translation Studies*, 7(26), 11-30.
- Gutt, E.-A. (1991). *Translation and relevance: Cognition and context* (1st ed.). Oxford: Blackwell.
- Gutt, E.-A. (2000). *Translation and Relevance: Cognition and Context* (2nd ed.). Manchester: St. Jerome.
- Halliday, M.A.K. (1978). *Language as social semiotic; the social interpretation of language and meaning*. London: Edward Arnold.
- Halliday, M.A.K. (1985). *An introduction to functional grammar* (1st ed.). New York: Edward Arnold.
- Halliday, M.A.K. (1994). *An introduction to functional grammar* (2nd ed.). New York: Edward Arnold.
- Halliday, M.A.K. (2001). Towards a theory of good translation. In E. Steiner & C. Yallop (Eds.), *Exploring translation and multi-lingual text production: Beyond context* (pp. 13-18). Berlin: Mouton De Gryer.

- Halliday, M.A.K. (2004). *An Introduction to Functional Grammar* (3rd ed.). Revised by C.M.I.M. Matthiessen. London & New York: Arnold.
- Halliday, M.A.K. & Martin, J. R. (1993). *Writing science: Literacy and discursive power*. London: Falmer.
- Halliday, M.A.K., McIntosh, A. & Strevense, P. (1964). *The linguistic sciences and language teaching*. London: Longman.
- Hatim, B. (2001). *Teaching and researching translation*. Harlow: Pearson Education Limited.
- Hatim, B. & Mason, I. (1997). *The translator as communicator*, London & New York: Routledge.
- Hatim, B. & Munday, J. (2004). *Translation: An advanced resource book*. Oxford & New York: Routledge.
- House, J. (1977). *A model for translation quality assessment* (1st ed.). Tübingen: Gunter Narr.
- House, J. (1981). *A model for translation quality assessment* (2nd ed.). Tübingen: Gunter Narr.
- House, J. (1997). *Translation quality assessment: A model revisited*. Tübingen: Niemeyer.
- House, J. (2001a). How do we know when a translation is good? In E. Steiner & C. Yallop (Eds.), *Exploring translation and multi-lingual text production: Beyond content* (pp. 127-160). Berlin: Mouton De Gruyter.
- House, J. (2001b). Translation quality assessment: Linguistic description versus social evaluation. *Meta*, 46(2), 243-257.
- House, J. (2001c). Quality of translation. In M. Baker (Ed.), *Routledge encyclopedia of translation studies* (pp. 197-200). London and New York: Routledge.
- House, J. (2002). Universality versus culture specificity in translation. In A. Riccardi (Ed.), *Translation studies: Perspectives on an emerging discipline* (pp. 92-110). Cambridge: Cambridge University Press.
- House, J. (2009). *Translation*. Oxford & New York: Oxford University Press.
- House, J. (2010). Translation quality assessment: Past and present. In Chalermprakiat Centre for Translation and Interpretation, *Proceedings of the first international conference on translation and interpretation: Translation and interpretation in a multilingual context* (pp. 13-18). Bangkok: Chulangkorn University.
- Khanjan, A. & Eslami Rasekh, A. (2010). Register in translation: Case of Salinger's *the Catcher in the Rye* translated into Persian. In Chalermprakiat Centre for Translation and Interpretation, *Proceedings of the first*

- international conference on translation and interpretation: Translation and interpretation in a multilingual context* (pp. 233-240). Bangkok: Chulangkorn University.
- Königs, F. G. (1981). Übersetzung und Fremdsprachenunterricht- vereinbar oder unvereinbar? In K.-R. Bausch & F.-R. Weller (Eds.), *Übersetzen und fremdsprachenunterricht* (pp. 203-216). Frankfurt: Diesterweg.
- Lefevere, A. (1992). Translation: Poetics, the case of missing qasidah. In A. Lefevere (Ed.), *Translation, rewriting, and the manipulation of literary fame* (pp. 72-86). London and New York: Routledge.
- Levy, J. (2000). Translation as decision process. In L. Venuti (Ed.), *The translation studies reader* (pp. 148-159). London and New York: Routledge.
- Munday, J. (2008). *Introducing translation studies: Theories and applications* (2nd ed). London & New York: Routledge.
- Newmark, P. (1979). Review of J. House *A Model for Translation Quality Assessment*. *The Incorporated Linguist*, 18, 61-62.
- Newmark, P. (1981). *Approaches to translation*. Oxford: Pergamon.
- Reiß, K. & Vermeer, H. J. (1984). *Grundlegung einer allgemeinen translationstheorie*. Tübingen: Niemeyer.
- Schäffner, C. (1997). From 'good' to 'functionally appropriate': Assessing translation quality. *Current Issues in Language & Society*, 4(1), 1-5.
- Slote, D. (1978). Review of J. House *A Model for Translation Quality Assessment*. *Meta*, 23, 174-175.
- van Dijk, T. (1982). Episodes as units of discourse analysis. In D. Tannen (Ed.), *Analyzing discourse: Text and talk* (pp. 177-195). Washington D.C.: Gorgetwon U.P.
- van Dijk, T. (1998). Opinions and ideologies in the press. In A. Bell & P. Garrett (Eds.), *Approaches to media discourse* (pp. 1-63). Oxford: Blackwell.
- van Leeuwen, T. (2008). Representing social actorsf, In T. van Leeuwen (Ed.), *Discourse and practice: New tools for critical discourse analysis* (pp. 23-74). Oxford & New York: Oxford University Press.
- Wilss, W. (1980). Rezension von J. House *A Model for Translation Quality Assessment*. In K.-R. Bausch & F.-R. Weller (Eds.), *Übersetzen und fremdsprachenunterricht* (pp. 192-203). Frankfurt: Diesterweg.
- Zequan, Liu (2003). Register analysis as a tool for translation quality assessment. *Translation Theory*, 7(3). Retrieved from [http:// translationjournal.net/journal//25register.htm](http://translationjournal.net/journal//25register.htm).